

لگدمالی قارهٔ سیاه
با چکمه های فونین امپریالیست ها



سازمان انقلابی افغانستان



لگدمالی قارهٔ سیاه با چکمه های خونین امپریالیست ها

پیشگفتار:

قارهٔ افریقا با ذخایر فراوان طبیعی، نیروی ارزان کار و موقعیت جیوپولیتیک، همیشه در محراق غارت و چپاول استیلاگران و استعمارگران قرار داشته است. این قاره که زمانی زیر پای استعمارگران فرانسوی، بلژیکی، پرتگالی، بریتانیوی، آلمانی، هالندی، امریکایی، ایتالیایی و... تکه و پاره می شد، اینک به خاطر حرص و آز سرمایه به «بشکهٔ باروت» تبدیل شده و هر از گاهی انفجاری در آن، خلق تهیدست این قاره را نیست و نابود می کند. خون، آتش و انفجار در این قاره سببیت امپریالیست ها و عمال مرتجع داخلی آنها را به خوبی نشان می دهد و بیجا نیست که نام افریقا با فقر و تنگدستی، استعمار و استثمار، و استقلال و آزادی پیوند خورده است.

امپریالیست ها برای استیلا و سودجویی، به تصرف سرزمین های دست نخورده و دارای منابع طبیعی با موقعیت ممتاز جیوپولیتیک نیاز دارند. معذک جنگ در راه توازن از دست رفته و تصرف مناطق جدید و تصاحب مناطق توسط قدرت هایی در حال عروج، از ناگزیری غارت امپریالیستی است. «در رژیم سرمایه داری برای اینکه توازن از دست رفته گاه به گاه مجدداً برقرار شود، وسیلهٔ دیگری جز بحران در صنعت و جنگ در سیاست وجود ندارد.» (در بارهٔ شعار کشورهای متحد اروپا، لنین)

در حال حاضر که اقتصاد سرمایه داری در بحران قرار دارد و در درون کشورهای سرمایه داری، مبارزهٔ طبقاتی به نحوی از انحاء شدت بیشتری کسب کرده است، امپریالیست ها ناگزیر هستند جنگها را شعله ور ساخته و برای نجات از بحران به غارت و چپاول ملل دیگر پردازند. امپریالیسم شیرهٔ جان خلق های تهیدست ملل نادار را مکیده و دار و ندار آنان را می چابد تا بحران فلاکت بارش را لگام بزند.

آسیا، افریقا و شماری از کشورهای امریکای لاتین از مناطقی هستند که در محور جنگ برای «توازن از دست رفته» و برای «تصرف مناطق جدید»، در رأس ستراتیژی های غارتگرانهٔ امپریالیست ها قرار دارند. کشورهای امپریالیستی برای انجام این ماموریت در دو قطب مخالف قرار گرفته اند: امریکا و کشورهای اروپایی - با تمام تضاد (که میان شان مطلق است) در حال حاضر در وحدت نسبی و امتیاز دادن به یکدیگر در مقابل چین و روسیه صف آرایی می کنند؛ قطب اول عمدتاً در بحران اقتصادی به سر می برد، در حالیکه چین و روسیه رشد نسبتاً خوب اقتصادی را تجربه می کنند.

چین که زمانی بر اساس روحیهٔ انترناسیونالیسم پرولتری در کنار خلق افریقا قرار داشت و خروشچف را برای حمایت از تجاوز آشکار امریکا زیر ردای سازمان ملل متحد بر کنگو، به تبانی و حمایت از امپریالیسم امریکا متهم می کرد، اکنون که به امپریالیسم تمام عیار استحاله نموده، «کاشف» معادن و ذخایر طبیعی افریقا شمرده می شود. چین در این قاره به دنبال سرمایه گذاری، غارت و چپاول معادن و ذخایر زیرزمینی سرگردن است و از هیچ نوع معامله ای در این قاره دریغ نمی کند، چنانچه به کشورهایایی از این قاره تجهیزات نظامی فراهم می کند که در شعله و رشد جنگ های داخلی به کار میرود.

امپریالیست های غربی که سیاست تقسیم مجدد جهان را روی دست گرفته اند، «مبارزه علیه القاعده و تروریسم» را دستاویز اشغال، تجاوز و مداخلهٔ خود قرار داده، کشورها را یکی پس از دیگری زیر چکمه های خود خرد می کنند. افغانستان نیز که برای محاصرهٔ چین و روسیه و نفوذ در کشورهای آسیای میانه و اقیانوس آرام از اهمیت جیوپولیتیک برخوردار است، زیر همین شعار کاذبانه بیش از یازده سال است که در اشغال امپریالیست های امریکایی و ناتوی قرار دارد و خون خلق زحمتکش ما بی وقفه در اثر بمباردمان و جنایت این ددان بر زمین می ریزد.

در سیاست تقسیم مجدد جهان و چابیدن مناطق مختلف، اینک نوبت به افریقا رسیده است، قاره ای با بیش از یک میلیارد مستهلک و ۴۰ درصد ذخایر طبیعی جهان. امپریالیست ها «جعبهٔ پاندورا» (۱) را در این قاره گشوده اند تا با تمسک به آن، ثروت های

غنی آن را بقایند، لذا به این قاره هجوم برده، کشورهای را اشغال و در کشورهای به مداخله غارتگرانه پرداخته، عمال و مزدوران خود را چه از طریق کودتاها و چه هم از طریق «انتخابات» به قدرت می رسانند. حمله بر لیبیا، شورش در مصر، پیاده کردن ارتش در مالی و... همه به منظور شکم انداختن بر ذخایر غنی این قاره صورت گرفته است.

سازمان انقلابی افغانستان در «به پیش» شماره چهارم (ارگان تیوریک - سیاسی)، در مورد استراتژی غارتگرانه امپریالیست ها در قبال قاره آفریقا قسماً تماس گرفته است. با در نظر داشت تحولات اخیر در این قاره و اتحاد غارتگرانه امپریالیست ها (بخصوص امپریالیست های دخیل در اشغال کشور ما و همسانی شعار «جنگ علیه تروریزم») که بر مالی هجوم برده اند، تلاش می نمایم تا در این نوشته بطور گذرا بر وضعیت آفریقا روشنی ببیندازیم تا بیش از پیش به اهمیت این قاره در استراتژی های غارتگرانه امپریالیست ها پی برده شود.

افریقا، شکار گاه سیاهان

قبل از اینکه وارد بحث کنونی (منابع زیر زمینی، سرمایه گذاری های چین و امریکا، عطش دوباره فرانسه برای غارت مجدد، رقابت های امپریالیستی و جنگ کنونی مالی) شویم، برای درک بهتر از وضعیت این قاره، به تاریخ غارت و چپاول استعمارگران در این خشک‌بهر بطور گذرا اشاره می‌کنیم. البته ما در اینجا تاریخی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم که به گفته پاتریس لومومبا تاریخی نیست که «در بروکسل، پاریس، واشنگتن و سازمان ملل درس می‌دهند» که در آن خلق این قاره انسان‌های غیر متمدن، جاهل، وحشی و بی‌کاره ای قلمداد می‌شوند که باید به وسیله امپریالیست‌ها متمدن شوند، اینجا تاریخ گذرایی را مورد بحث قرار می‌دهیم که نشان‌دهنده غارت و چپاول و جنایات و بربریت استعمارگران و استثمارگران در این قاره می‌باشد.

قوام نکرومه در کتاب خود «افریقا باید متحد شود» می‌نویسد: «تا زمانی که برده داری در دنیای جدید ریشه ندوانده بود کسی افریقاییان را تحقیر نمی‌نمود. جهانگردانی که از این قاره دیدن نموده اند در خاطرات خود فقط با کنجکاوی و دقتی که برای غریبه‌ها امری طبیعی است سکته افریقا را توصیف نموده اند. طرز تفکر جدید در مورد افریقا تنها هنگامی به میان آمد که تجارت بردگان و برده داری به مقیاسی وسیع و سرسام آور افزایش یافت.»

افریقایی‌ها که قبلاً به حیث انسان‌های آرام و زحمتکش از طرف جهانگردان توصیف می‌شدند، یکباره از سوی استعمارگران غربی، البته به وسیله افریقا شناسان گمارده شده و خدمه قلمزن، انسان‌های غیر متمدن و نامتعارفی تبلیغ شدند که باید اصلاح شوند. این کارزار تبلیغاتی نیازی بود که سرمایه داری نو ظهور غرب به آن احتیاج داشت. تراکم سرمایه، نیروی ارزان کار و آن هم از نوع مطیع آن را ایجاد می‌کرد.

سرمایه داری با دو طبقه سرمایه دار و کارگر به حیث فرماسیون جدید اقتصادی - اجتماعی جانشین فیودالیزم می‌شود. سرمایه داری با تمرکز سرمایه در دست عده قلیل و با کار اکثریت جامعه تلور می‌یابد. برای رشد سرمایه داری و بسط آن به تمام سکتورها، نیاز به سرمایه و نیروی کار است، نیروی کار ارزان و مطیع که جز فروش نیرو، وسیله و ابزاری برای امرار معیشت نداشته باشد. برای اینکه هم تراکم سرمایه صورت بگیرد و هم نیروی کار ارزان و مطیع به دست بیاید، سرمایه داری راهی ندارد جز مستعمره سازی کشورهای فقیر و نادار با نیروی ارزان کار و ذخایر غنی طبیعی.

با رشد سرمایه داری در غرب و نیاز به انباشت بیشتر سرمایه، قاره افریقا در تیررس غارتگران قرار گرفت. تجارت برده، تجارت پر سودی بود که اهداف سرمایه را بر آورده می‌توانست. تجارت برده، به سرمایه داران نوحاسته غربی فرصت داد تا از یک طرف چرخ سرمایه را با سرعت بیشتر به حرکت بیاورند و از طرف دیگر زمینه های غارت بیشتر قاره افریقا را تدارک ببینند.

کارل مارکس در کاپیتال می‌نویسد: «کشف طلا و نقره در امریکا، انهدام بردگی و دفن کردن اهالی محلی در معدنها، آغاز فتح و غارت هند شرقی و تبدیل افریقا به سرزمین شکار تجارتی سیاهپوستان خبر از طلوع عصر تولید سرمایه داری می‌داد. این روندهای آرام در واقع لحظه های اصلی آغاز انباشت بود.»

پرتگال برای نخستین بار در سال ۱۴۴۱ میلادی دام شکار برده‌ها را در افریقا گسترد و به تجارت برده آغاز کرد که تا سال ۱۵۸۰ این تجارت پر سود را بطور انحصاری در چنگ داشت. اما دیری نپایید که این تجارت پر سود، اشتهای طماعگران بریتانیایی، فرانسوی، هلندی، اسپانیایی، دنمارکی، بلژیکی و حتی امریکایی را نیز تحریک کرد که بطور نمونه در آخر قرن هجدهم، ایالات متحده سالانه ۱۰۰ هزار برده افریقایی به امریکا حمل می‌کرد.

رقابت تجارت برده‌ها به طرز وحشیانه گرم بود. اروپایی‌ها در این تجارت بی‌لگام به پیش می‌تاختند. در سالهای ۱۷۸۳ تا ۱۷۹۳

در حدود ۹۰۰ کشتی با بیرق های اروپایی ۳۰۰ هزار برده را از افریقا انتقال دادند که عاید فروش آن به ۱۵۰۰۰۰۰۰ لیره می رسید. در این میان از ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیون افریقایی در تجارت برده فروشی (به شمول برده هایی که به شرق فروخته می شدند) متضرر شدند. با وجودی که «شکار برده» در سال ۱۸۱۵ میلادی در افریقا غیر قانونی خوانده شد، اما این تجارت پر سود کماکان ادامه داشت و با ورود تاجران انگلیسی، آلمانی، پرتگالی و امریکایی در اواسط قرن نوزدهم به اوج خود رسید و این زمانی بود که تجارت برده و عاج فیل باید همزمان صورت می گرفت؛ برده ها اکنون مکلف بودند که ضمن انتقال به کشورهای نوحاسته سرمایه داری با خود عاج فیل هم انتقال بدهند. در این میان هزاران برده افریقایی با صدها هزار فیل از میان رفتند؛ از هر پنج نفر برده که با خود عاج فیل حمل میکردند، تنها یکی زنده به ساحل می رسید. و بدین صورت تجارت برده با ستم بیشتر همراه شد: فروش و انتقال عاج های سنگین فیل. تجارت برده در حدود چهار قرن دوام یافت. در این چهار قرن برده ها زیر یوغ ستم و جنایت، دست روی دست نگذاشتند. آنان از فرار تا قیام و خیزش علیه ستمگری و بیدادگری بپاخواستند. تنها در امریکا که بزرگترین دولت برده دار جهان بود، میان سال های ۱۵۲۶ و ۱۸۶۴ میلادی ۱۱۰ قیام بردگان صورت گرفت. یکی از قیام های مشهور که در تاریخ از آن ذکر می شود، قیام اسپارتاکوس در روم است.

تاجران برده ضمن تجارت برده ها و عاج فیل، مجذوب زمین های حاصلخیز افریقا شدند و اینجا و آنجا به منابع زیرزمینی در این قاره نیز پی بردند. زمین های وسیع، جلگه های سرسبز، نیروی ارزان کار و ذخایر معدنی، عطش غارتگران را برای تداوم چپاول این قاره بیشتر ساخت و همین بود که بیدادگری تجارت برده که دیگر «غیر قانونی» خوانده شده بود، جایش را به تصاحب زمین های حاصلخیز و چپاول منابع طبیعی می داد. استعمار و استثمار ادامه داشت و رقابت بر چپاول و تصاحب این قاره، خونین تر به پیش می رفت.

استعمارگران، افریقا را تقسیم می کنند

انحصار سرمایه داری، انحصار مناطق تحت نفوذ را با خود همراه دارد. سرمایه داران غربی که برای انحصار بیشتر سرمایه در چنگال خونین شان حد و مرزی نمی شناختند، به هر طرف می تاختند تا مناطق جدید و بیشتری را بطور انحصاری تحت نفوذ خود بیاورند. اما گاه به چنین امری موفق نمی شدند و ناگزیر به بخشش یک منطقه در ازای منطقه دیگری می شدند و یا هم یک منطقه میان چندین استعمارگر تقسیم می گردید؛ مشخصه ای که لنین آن را تقسیم اراضی به وسیله امپریالیست ها می خواند.

دولت های استعمارگر در سال ۱۸۷۰ تقسیم جهان را آغاز کردند و در آغاز قرن بیستم آن را به پایان رساندند. قاره افریقا یکی از مناطق جهان بود که مورد تاخت و تاز بیرحمانه و سبعانه غارتگران سرمایه قرار گرفت. تا سال ۱۸۷۶ تنها ده درصد افریقا مستعمره دولت های اروپایی بود، ولی پس از شناسایی آبراه ها، سلسله جبال ها و دریاها بزرگ این قاره، افریقا در قرن ۱۹ بطرز وحشتناکی میان قلدان سرمایه تقسیم شد.

بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایالات متحده امریکا، بلژیک، پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، هلند (که همه از اشغالگران کنونی کشور ما هستند) و... قاره افریقا را میان خود تقسیم کردند و حتی از بخشش کوه های مغرور خلق افریقا نیز خودداری نکردند (۲). در اینجا، مختصراً استیلاگری کشورهای غارتگر را در این خشکه ارائه می کنیم تا ضمن پی بردن به جنایت امپریالیست ها در افریقا به ماهیت شعارهای کاذبانه این غارتگران زیر نام «مبارزه علیه تروریسم» و «مبارزه برای حقوق بشر و حقوق زن» در افغانستان پی ببریم، شعارهایی که عده ای مفتون و ممنون آن گردیدند و با عرقریزی تمام مشغول رقص قرصک برای آنها شدند.

بریتانیا: نیمه دوم قرن نوزدهم بود که بریتانیا چور و چپاول و استیلا خود را در افریقا توسعه داد. (۳) اشغال سودان شرقی، یکی از وسوسه های امپراتوری بریتانیا بود. این وسوسه را می بایست با وابستگی مصر به قدرت های اروپایی، عملی سازد، زیرا استراتژی بریتانیا، پیوند زدن مستعمره هایش از افریقای جنوبی تا مصر و تصرف افریقای شمالی بود. با تسخیر آبراه سوئز این امپراتوری می توانست به شرق دریای احمر وارد شود و از آن طریق شمال افریقا را تصاحب نماید.

انگلیس و آلمان دراکولاهای مستی بودند که در قرن نوزدهم، خون خلق های افریقای شرقی را بیرحمانه می مکیدند. انگلیس ها در سالهای هفتاد قرن نوزدهم قرارداد اسارتباری بر سلاطین زنگبار تحمیل کردند که بر بنیاد آن این امپراتوری امتیاز مهمی برای اداره حکومت مستعمره هایش در ساحل کینیا به دست آورد. پس از بریتانیا، آلمان که یکی از کشورهای ممتاز سرمایه داری به شمار می رفت، از طریق «شرکت افریقای شرقی آلمان» وارد منطقه شد و با شاهان مناطق ساحلی قرارداد بست. رقابت «شرکت ها» آغاز شد. «شرکت افریقای شرقی بریتانیا» نیز وارد سواحل سلطان نشین شد.

لنین، یکی از مشخصه های امپریالیسم را رقابت بر تقسیم مناطق جهان می داند. این مشخصه را می توان در بوگاندا بزرگترین دولت افریقای شرقی در سرچشمه رود نیل به خوبی دید. این منطقه که یکی از مناطق استراتژیک برای امپریالیست ها به شمار می رفت، تسلط بر آن نمی توانست سبب رقابت انگلیس و آلمان نشود. این رقابت با شدت ادامه داشت و هر لحظه امکان شاخ به شاخ شدن این دو قدرت استعماری بر تصرف این منطقه وجود داشت؛ اما از آنجایی که امپریالیست ها در مقطع معین آن زمان جنگ را به سود خود نمی دانستند، با امضای موافقت نامه نوامبر ۱۸۸۶ این منطقه را میان خود تقسیم کردند: تانگانیکا (تانزانیا) به آلمان رسید و خاک بیشتری که امروز کینیا نامیده می شود، به حیث مستعمره بریتانیا ثبت شد.

غارت افریقا به تقسیم افریقای شرقی محدود نماند. استعمارگران برای چپاول افریقا حد و مرزی نمی شناختند. بریتانیا در سال

۱۸۹۰ نیاسالند و در سال ۱۸۹۴ اوگاندا را تحت اسارت درآورد و به این شکل، از رقبای آلمانی و پرتگالی خود پیشی گرفت. اما این سبقت جویی با خیال آرام صورت گرفته نمی توانست. هالندی ها مدت ها قبل شیفته اراضی افریقای جنوبی شده بودند. «شرکت هند شرقی هالند» که ابزار بورژوازی نوحاسته این کشور بود، در سال ۱۶۵۲ در کپ (دماغه) سرزمین کوچک مهاجرنشین های هالندی را به وجود آورده بود تا راه را برای غارت بیشتر این قاره هموار سازد. این مهاجرها که به جای هالندی خود را بوئر (کشاورز) میخواندند، به آپارتاید در این قاره دامن زدند. (۴)

بوئرها در منطقه ای از افریقا زیست داشتند که دارای الماس و طلا بود. کشف این دو معدن گرانبها، اشتهای بریتانیا را تحریک کرد. همین بود که در سال ۱۸۹۴ نیروهای انگلیسی علیه بوئرها به عملیات نظامی دست زدند و در سال ۱۹۰۲ بالاخره بوئرها را شکست و امپراتوری خود را گسترش دادند. بریتانیا قبل از تقسیم افریقای غربی، دهانه گامبیا، سیرالئون در ساح عاج و نیجریه را نیز به دست آورده بود.

فرانسه: اگر هدف امپراتوری بریتانیا در افریقا، پیوند زدن مستعمراتش از شمال تا دماغه امید نیک در جنوب بود، فرانسه در صدد گسترش مستعمراتش از اقیانوس اطلس در غرب تا دریای سرخ در شرق بود. فرانسه که قبلاً سنگال را در قرن هفدهم به دست آورده بود، این کشور را به حیث پایگاه اصلی لشکرکشی اش به طرف جنوب صحرا قرار داد.

استعمارگران فرانسوی که در دوره جنگ ناپلیونی از الجزایر مواد غذایی و پوست می خریدند، از مدتها در تلاش غارت این کشور بودند. «ضربه مگس کش» (۵) در سالهای ۲۰ قرن نوزدهم بهانه ای شد برای لشکرکشی فرانسه به الجزایر و اشغال وحشیانه این کشور. (۶) این اشغال راه را برای اشغال تونس هموار ساخت. فرانسه در ۱۸۸۱ به تونس لشکرکشی کرد و این کشور را به تصرف خود آورد و پس از تصرف به غارت بیرحمانه آن پرداخت. این کشور اراضی تونس را به قیمت ارزان خریداری کرد و این خرید اراضی سبب شد تا اروپایی ها در آستانه جنگ جهانی اول مالک یک میلیون هکتار زمین زراعی در تونس شوند، که از آن جمله غارتگران فرانسوی به تنهایی صاحب ۹۰۰ هزار هکتار زمین بودند.

فرانسه به چپاول ثروت ها و مکیدن خون خلق تونس اکتفاء نکرد، لذا راه مراکش را در پیش گرفت. اما مراکش، گرهگاه تضادهای امپریالیستی بود. فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا و اسپانیا هر کدام در این کشور منافع غارتگرانه خود را تعقیب می کردند و این منافع نمی توانست تضاد میان امپریالیست ها را دامن نزنند. فرانسه در سال ۱۸۷۰ یک ساحة مراکش را که هم مرز با الجزایر بود، اشغال کرد و تلاشش برای غارت بیشتر مناطق این کشور با مخالفت و مقاومت سایر دول استعمارگر اروپایی در منطقه روبرو شد.

فرانسه ناگزیر بود با کشورهای غارتگر رقیب به معامله تن دهد. ایتالیا پس از موافقه فرانسه لیبیا را اشغال کرد و از «حق» خود در مراکش صرف نظر کرد. فرانسه بر اساس قرارداد ۱۹۰۴ به انگلیس در مصر «آزادی عمل» داد و در ازای آن «آزادی عمل» خود را در مراکش به دست آورد. به همین گونه فرانسه و اسپانیا در باره تقسیم مراکش به توافق رسیدند. اما آلمان مانعی بود بر سر راه فرانسه. آلمان تلاش داشت تا مراکش را به صورت پایگاه اصلی نظامی خود در سواحل اقیانوس اطلس و مدیترانه در تصرف داشته باشد، ولی فرانسه به او مهلت نداد و به اشغال مراکش دست زد و بر اساس توافق، اسپانیا نیز ارتش خود را وارد مناطق شمالی آن کرد (این وضعیت مشابه وضعیت کنونی است. جنگیدن فرانسه در کنار امریکا برای امریکا در افغانستان و در ازای آن امتیاز بردن در لیبیا و سایر کشورهای افریقای). آلمان نیز امتیازش را از این رقابت به دست آورد. آلمان در برابر دریافت غرامت از مستعمره های فرانسه در کنگو و امتیاز احداث راه آهن در جنوب مراکش، تصاحب مراکش را به وسیله فرانسه رسماً پذیرفت.

نوبت به سنگال رسید. غارتگران دول امپریالیستی پشت بهانه برای اشغال می گشتند، چنانچه امروز به نام «جنگ علیه تروریسم و

القاعده» در صدد اشغال شماری از کشورهای فقیر و نادار هستند. فرماندار سینگال از لات - دیور حاکم کایور خواست تا با احداث راه آهن داکار - سن لویی موافقت کند، اما او در پاسخش گفت: «تو می گویی که این کار برای ما خوشبختی و ثروت می آورد ولی من فکر می کنم که این راه آهن من و رؤسای مرا به بردگی تنزل می دهد.» فرانسه با شنیدن این پیام، در پایان سال ۱۸۸۲ به سینگال لشکرکشی کرد. فرماندار سینگال در سال ۱۸۸۲ اعلام کرد که ساختن راه آهن به وسیله استعمارگران را به مثابه تنزل به بردگی میدانند، ولی جالب است که در کشور ما هنوز کسانی هستند که از «کمک های ناکافی» و «عدم پروژه های زیربنایی» توسط امپریالیست های اشغالگر شکوه و گله می کنند و لابد خود را «مائویست» و مبارز هم می خوانند. (۷)

فرانسه نیز به مراکش اکتفاء نکرد. سودان غربی هم به گفته ستالین قربانی «مبارزه سبعانه بین دستجات مختلف سرمایه داران» شد. این کشور با وحشت تمام به تصرف درآمد، وحشتی که خلق سودان را به شکل شنیع و بیرحمانه فدای منافع امپریالیستی ساخت. (۸) تصرفات فرانسه به سودان غربی محدود نماند، لذا در سال ۱۹۰۰ به منطقه اطراف چاد لشکر کشید (۹)؛ مناطق اطراف خلیج گینه، ساحل عاج، جزیره ماداگاسکار، گابون (در سالهای ۱۸۷۹ - ۱۸۸۲)، کنگو، اوبوک (۱۸۸۴)، جیبوتی (۱۸۸۸) و... را تصرف کرد.

آلمان: امپریالیزم آلمان نسبت به سایر دول امپریالیستی نسبتاً دیرتر وارد افریقا شد و همین امر سبب گردید که این امپریالیزم به خاطر ایجاد امپراتوری اش در افریقا از هیچ نوع جنایت دریغ نوزد. در مستعمرات این دولت امپریالیستی کار اجباری معمول بود. (۱۰) سربازان آلمانی اردوگاه های مترامی از اسیران را در زیر اشعه سوزان آفتاب ساختند و «تمدن» زندان ها را وارد افریقا کردند. آلمان، خلیج آنگراپکنا در جنوب غربی افریقا را به حیث نخستین امتیاز از طریق تاجران و سرمایه داران خود به دست آورد. دولت آلمان این تصرفات را تحت حمایت گرفت و تصرفات خود را گسترش داد و شهرهای اصلی کرانه افریقا را از مرزهای آنگولا تا رودخانه اورنج گرفت. بعد این امپراتوری وسعت بیشتر یافت و تا افریقای جنوب غربی نیز رسید و بچوانلند را نیز ضمیمه مستعمرات خود ساخت. آلمان در کرانه شرقی سرزمین وسیعی از مناطق تانگانیکا، روندا و بوروندی را به اشغال درآورد.

سایر کشورهای سرمایه داری: چپاول و غارت افریقا به وسیله کشورهای ممتاز سرمایه داری، اشتباهی کشورهای خرد و کوچک سرمایه داری را نیز تحریک کرده بود. پرتغال، بلژیک و اسپانیا نیز وارد این رقابت شدند. بلژیک در غارت خلق های افریقای مرکزی نقش اصلی داشت. کنفرانس ۱۸۸۴ - ۱۸۸۵ فرانسه و آلمان در برلین، کنگو را به عنوان ملک خصوصی لئوپولد دوم، پادشاه بلژیک شناخت. در سال ۱۹۰۸ لئوپولد دوم، کنگو را با قیمت بالا به دولت بلژیک فروخت و دولت بلژیک کار و حشیانه اجباری، ستم و جنایت را در کنگو برقرار ساخت. در آستانه قرن بیستم، در کنار تصرفات خرد و کوچک، دو مستعمره بزرگ آنگولا و موزامبیک در اختیار بلژیک بود.

پرتغال اولین کشوری بود که به قاره سیاه رفت و تجارت برده را آغاز کرد. اسپانیا، قسمتی از مراکش، کرانه غربی صحرا و چند منطقه خرد و کوچک دیگر را تصاحب کرده بود. ایتالیا نیز تلاش داشت تا در اتیوپی و کرانه سومالی اربابی کند. در آغاز سال های هشتاد قرن نوزدهم، ایتالیا مناطقی در کرانه دریای سرخ در ایالت اریتره را به دست آورد و بعد به اتیوپیای یورش برد. در اوایل قرن حاضر استعمارگران ایتالیوی به لیبیا حمله کردند و بخشی از سرزمین سومالی را اشغال کردند و در همین حال ایالات متحده آمریکا در پایان قرن نوزدهم، لایبریا را به تصرف درآورد.

با این تقسیم و توزیع، در آغاز قرن بیستم تقسیم قاره افریقا میان امپریالیست ها به پایان رسیده بود. ولی امپریالیست ها بر اساس سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» این قاره را تکه تکه کرده، اختلافات مرزی را دامن زده، اربابان و سران قبایل را علیه یکدیگر

انداخته که در نتیجه آن در این قاره کمترین کشوری را می توان سراغ کرد که در آن نزاع مرزی موجود نبوده و ملت ها و خلق های آن پراکنده نشده باشند. این پراکندگی که بعدها با جنگ های قومی نیز همراه شد، از میراث های شوم امپریالیزم در این قاره می باشد. این تقسیم برای غارت منابع افریقا صورت گرفت. در این غارت، بریتانیا از همه غارتگران دیگر در موقعیت ممتاز قرار داشت. مستعمرات بریتانیا دارای معادن طلا، الماس، مس، سرب، روی و... بود. علاوهً صاحب مستعمره هایی بود که تولیدکنندگان مهم پنبه، کاکائو، کیله، نارگیل و... به شمار می رفتند. فرانسه مستعمره هایی را در اختیار داشت که منابع عظیم فاسفورس، سنگ های آهن، منگنز و فلزات غیر آهنی داشتند و قهوه، سیسال (نوعی الیاف)، برنج، رابر و... تولید می کردند.

تجارت برده و بعدها برده و عاج، غارت زمین های حاصلخیز و بهره کشی غارتگرانه و چپاول منابع معدنی و تقسیم مناطق و فروش آن و تحفه دادن های بعضی مناطق در افریقا باعث کندی پیشرفت نیروهای تولیدی در این قاره شد و بیجا نبود که این قاره وسیع با آبراه های فراوان، زمین های حاصلخیز و ذخایر غنی زیر زمینی، فقط یک درصد محصول صنعتی جهان را تولید می کرد.

منابع انسانی این قاره تا جنگ های جهانی اول و دوم به وسیله استعمارگران بیرحمانه مورد استفاده جنگی قرار گرفت. بیش از یک ملیون افریقایی در نیروهای مسلح فرانسه، بریتانیا و آلمان می جنگیدند که ۸۴۵۰۰۰ آن تنها در چارچوب ارتش فرانسه سلاح گرفته بودند. با پایان جنگ جهانی اول که در آن آلمان شکست خورد، مستعمره های این کشور ظاهراً به قیمومیت جامعه ملل درآمدند، اما عملاً میان بریتانیا (افریقای شمالی آلمان و قسمتی از توگو و کامرون)، فرانسه (قسمتی از توگو و کامرون)، بلژیک (رواندا، اوروندی)، اتحادیه افریقای جنوبی (جنوب غربی افریقا) و پرتگال تقسیم شدند.

تا جنگ جهانی دوم، غارتگران کمتر به استخراج معادن در افریقا مصروف بودند و بیشترین توجه آنها به آسیا متمرکز شده بود. غارتگران عمدتاً در بخش کشاورزی مصروف بهره کشی بودند زیرا مواد معدنی این قاره به استثنای چند منطقه کشف نشده بود، چنانچه در اواسط سالهای سی قرن بیستم، قاره افریقا با حدود ۸ درصد جمعیت و ۲۱ درصد وسعت جهان فقط ۳.۱ درصد مواد خام جهان را تولید می کرد. ای. شفیرت در کتاب «افریقا در جنگ جهانی دوم» می نویسد که «در سال ۱۹۳۸ افریقا ۹۷.۸ درصد الماس جهان، ۴۵.۵ درصد طلا، ۷۵ درصد کوبالت، ۳۷.۶ درصد منگنز، ۴۰ درصد کرونیوم، ۳۳.۳ درصد وانادیوم، ۲۱.۳ درصد مس و ۱۲.۵ درصد قلعی جهان را تولید می کرد.»

بریتانیا در جریان جنگ جهانی دوم بیش از ۸۰ درصد بوکسیت، تقریباً ۷۸ درصد رابر، در حدود ۸۰ درصد سنگ آهن، بیش از ۷۵ درصد تنگستن خود را از مستعمره های افریقایی به دست می آورد و همین بود که مدیران دست اول این کشور می گفتند که مواد معدنی افریقا آنها را در جنگ بر فاشیزم به پیروزی رساند.

استعمار کلاسیک به استعمار نو (با پرچم سازمان ملل متحد) جامه عوض کرد. این بار سرمایه گذاری های غارتگران بود که خلق افریقا را سلاخی می کرد، چنانچه در پایان سال ۱۹۶۲ میلادی جمع سرمایه گذاری های امپریالیستی در افریقا به ۲۲۰۰۰ تا ۲۳۰۰۰ ملیون دالر می رسید: بریتانیا (۷۵۰۰ ملیون دالر)، فرانسه (۶۵۰۰ ملیون دالر)، بلژیک (۴۰۰۰ ملیون دالر)، ایالات متحده آمریکا (۳۰۰۰ ملیون دالر) و آلمان (۵۰۰ ملیون دالر).

در استعمار نو، نقش سازمان ملل متحد تبارز یافت، چنانچه تجاوز امپریالیزم آمریکا در ۱۹۶۴ بر کنگو با پرچم سازمان ملل متحد صورت گرفت که در آن نخست وزیر مبارز خلق کنگو پاتریس لومومبا (۱۱) از قدرت خلع و بعد در ۳۶ سالگی در اسید حل شد، و دولت وابسته به امپریالیزم آمریکا بر اریکه قدرت تکیه زد.

در سال ۱۹۶۰، ۱۷ مستعمره (۱۴ مستعمره فرانسه، یک مستعمره انگلیس، یک مستعمره بلژیک و سومالی بریتانیا و ایتالیا) به استقلال رسیدند. از سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ شش کشور در افریقای شرقی به استقلال رسیدند. بطور مجموعی از سال ۱۹۴۶ تا سال ۱۹۶۴

یعنی هجده سال جمعاً ۳۱ کشور آفریقایی به استقلال رسیدند (۱۲)، اما این استقلال، از آنجائیکه بطور کل محدود به ناسیونالیسم بود، نتوانست خلق آفریقا را از چنگال خونین غارتگران نجات دهد. سکوت‌توره رئیس‌جمهور گینه در نوامبر ۱۹۵۸ در مورد استقلال گینه سخنی جالبی دارد که می‌توان آن را شامل حال تمام قاره آفریقا ساخت: «اگر در گینه پدیده استعمار کاملاً از بین رفته، اگر پیروزی استقلال نشانه انقلاب غیر قابل برگشت تاریخ است، اما عواقب و آثار بد استعمار هنوز نابود نشده است. این امر مستلزم استعمار زدایی کامل است. اگر می‌خواهیم اقدام ملی گینه به نتیجه کامل برسد و به تأمین وحدت میهن آفریقایی خدمت کند، باید خود را کاملاً وقف استعمار زدایی کنیم.»

استقلال از غارتگران وقتی معنی حقیقی اش را می‌یابد که به گفته ستالین «سنگرهای سرمایه داری را از ریشه مخدوش ساخته و مستعمرات و کشورهای غیر مستقل را از ذخایر امپریالیسم به ذخایر انقلاب پرولتاریایی تبدیل» سازد، چیزی که در قاره آفریقا عمدتاً در این ساحه موفق نبود و به «استعمار زدایی» همه جانبه نپرداخت و همین است که این قاره دارای ذخایر غنی مواد معدنی، پیشرفت لازم نیروهای تولیدی را تجربه نکرده و استعمارگران کماکان آن را غارت می‌کنند.

این غارت نسبت به گذشته با حدت بیشتر ادامه دارد. از یک طرف انحصارات امپریالیستی نسبت به گذشته جهان را بیشتر و بیشتر در چنگال هایش می‌فشرد، از طرف دیگر کشورهای امپریالیستی در حال عروج، عطش بی سابقه به مواد خام و بازارهای وسیع مستهلکین دارند. یکی از قاره‌هایی که در تیررس امپریالیست‌ها قرار دارد، همین آفریقای سیاه است. آفریقا، چنانچه گفته شد با ۴۰ درصد ذخایر طبیعی جهان و با بازار وسیع نیروی کار و مستهلک نمی‌تواند اشتباهی آزمندانه امپریالیست‌ها را تحریک نکند، لذا این اشتها تحریک شده و خلق این کشور به شکل بیرحمانه توسط نیروهای ناتو، فرانسه و با همیاری امریکا، انگلیس، آلمان، کانادا و... سلاخی می‌شوند.

ذخایر طبیعی افریقا در محراق غارت امپریالیست ها

افریقا از لحاظ ثروت زیرزمینی، دریاچه ها، آب و اراضی یکی از قاره های ثروتمند جهان به شمار می رود. طلا، مس، یورانیم، نفت، گاز، زغال سنگ، نمک، پلاتینیم، الماس، بوکسیت، سلفر، سنگ آهک، سنگ گچ، خاک سفید (برای ساخت ظروف چینی)، گرافیت، ریگ مخصوص برای شیشه سازی، لیتیم، آهن، قلعی، مگنیزیم و... از جمله مواد معدنی مهم این قاره است که امپریالیست ها آنها را می قاپند و برای بدست آوردن اختیار عام و تام آنها جنگ های غارتگرانه به راه انداخته و رقابت بر چپاول این دارایی ها میان شان گرم است.

افریقا ۴۶ درصد فلز کروم، ۴۸ درصد الماس، ۲۹ درصد طلا و ۴۸ درصد پلاتین جهان را تولید می کند. بیش از ۸ درصد ذخایر نفت جهان در افریقا قرار دارد. بر اساس گزارش نشریه Arab Gas and Oil در پایان سال ۲۰۰۳ میزان ذخایر نفتی کشورهای افریقایی معادل ۱۰۱۸ میلیارد بیرل برآورد شده است. در همین حال مجله شپیگل به تاریخ ۲۴ مارچ ۲۰۰۴ گزارش کرد که کارشناسان، نفت موجود در زیر آب های ساحل غربی افریقا را در حدود ۱۰۵ میلیارد بیرل تخمین زده اند. از طرف دیگر، کنفرانس تجاری Cnuced و توسعه سازمان ملل متحد، منابع نفتی افریقا را در حدود ۸۰ میلیارد بیرل تخمین زده است.

تنها ۵ کشور از ۵۴ کشور افریقا، نفت تولید نمی کنند. تولید نفت در افریقا در دوازده سال گذشته بیش از ۳۶ درصد افزایش داشته است، در حالی که در همین فاصله زمانی، افزایش تولید دیگر کشورهای جهان چیزی بالاتر از ۱۶ درصد بوده است. این قاره در عین حال دارای ذخایر گاز به میزان ۷ درصد کل ذخایر گاز جهان می باشد که مقدار آن در حدود ۱۵۰ تریلیون متر مکعب برآورد گردیده است.

کنگو (زئیر سابق) و زامبیا ۵۰ درصد ذخایر جهانی کوبالت را در اختیار دارند؛ ۹۸ درصد ذخایر جهانی کروم در زیمبابوه و افریقای جنوبی موقعیت دارند؛ به علاوه، این کشور ۹۰ درصد ذخایر فلزی از گروه پلاتین (پلاتین، پالادیم، رودیم، روتنیم، ایریدیم و اسمیوم) را در اختیار دارد. گوینه (Guinea) (بر اساس تخمین سال ۲۰۱۰)، ۸ درصد بوکسیت جهان، زیمبابوه و کنگو در حدود ۶.۷ درصد مس جهان و گانا و مالی مشترکاً ۵.۸ درصد طلای جهان را تولید می کنند.

در کنار این، ذخایر یورانیم مالی طبق آژانس بین المللی اتمی بالغ بر ۴.۷ میلیون تن تخمین زده می شود. این حجم یورانیم جهت تأمین ۸۵ سال فعالیت تمام نیروگاه های هستوی جهان کافی است. حجم کلی ذخایر یورانیم در جهان در حدود ۳۵ میلیون تن برآورد شده است که در این میان نایجریا از لحاظ ذخایر یورانیم در رتبه ششم و از لحاظ تولید در رتبه چهارم جهانی قرار دارد.

در سال ۲۰۱۰ ارزش صادرات ذخایر طبیعی افریقا به ۳۳۳ میلیارد دالر رسید. در بیش از یک دهه گذشته صادرات سب سحارا از ۵ درصد به ۱۹.۳ درصد در سال ۲۰۱۰ افزایش یافت که شامل صدور تیل از سودان و کنگو و فلزات و سایر منرال های صادراتی از زیمبابوه، موریتانیا و کنگو بود.

سیر صعودی حجم صادرات ذخایر طبیعی افریقا نشان می دهد که غارت این منابع غنی، جزئی از استراتژی های چپاولگرانه امپریالیست هاست، زیرا امپریالیزم بدون چپاول و غارت تعریف شده نمی تواند و این غارت و چپاول بدون تقسیم اراضی ملل فقیر و نادار امکان ندارد چیزی که بدون راه اندازی رقابت و در نهایت جنگ های امپریالیستی تطبیق شده نمی تواند.

چین، امریکا، فرانسه، انگلستان و... همین اکنون در این قاره، معادن و ذخایر طبیعی را مثل سگ بو می کشند و شرکت های این غارتگران با بیرحمی تمام دار و ندار افریقا را از خلق آن می ربایند و از استثمار و بهره کشی دریغ نمی کنند. چین به حیث امپریالیست تازه کار در کنار غارتگران سابق این قاره قرار گرفته و با امریکا و فرانسه نسبت به دول دیگر چنگال هایش را در معادن این قاره عمیقتر

فرو برده است.

افریقا به مرکز غارت توسط امپریالیست ها مبدل شده است. دولت امریکا بارها اعلام کرده است که افریقا به حیث اولویت ستراتیژیک برایش از اهمیت فراوان برخوردار است و چین را با کاربرد «استعمار نوین» متهم به غارت این قاره کرده است. اما چین که «کاشف» معادن این قاره شناخته می شود، روابطش را با دولت های مرتجع این قاره مستحکم ساخته، در معادن و سایر سکتورهای آن سرمایه گذاری می کند. فرانسه نیز که زمانی این قاره را در چنگ داشت، هوس نموده تا جایگاه اش را در بازارهای جهانی به دست بیاورد و به این منظور افریقا را انتخاب کرده است. حمله بر لیبیا و پیاده کردن سربازان در مالی، نشاندهنده این انتخاب فرانسه است.

امریکا و چین در حال حاضر بازیگران اصلی غارت جهان هستند. امریکا که چین را تهدیدی در برابر امپراتوری اش می داند، در صدد است که بر اساس «دکترین اواما» این کشور را در اقیانوس آرام در تنگنا قرار دهد و به همین شکل سرمایه گذاری و تجارت آن را در افریقا با چالش روبرو سازد. چین که دومین اقتصاد جهان به شمار می رود و ملیاردها دالر در اوراق بهادار وزارت مالیه امریکا سرمایه گذاری کرده است، با غارت بیشتر جهان در صدد است تا امپراتوری جهانی را از امریکا برابند، و برای این کار هیچ راهی ندارد، مگر اینکه بیشتر از امریکا غارت کند و برای این غارت، باید روزی با امریکا شاخ به شاخ شود، این ناگزیری امپریالیزم است و چین را نیز از آن گریزی نیست.

رشد سرسام آور اقتصادی چین، تبدیل شدن به دومین اقتصاد و نخستین صادر کننده جهان، روند شتابزده سرمایه گذاری آن در کشورهای دیگر، افزایش درشت ذخایر ارزی، اشغال بازارهای اروپا و حتی امریکا سبب نگرانی ایالات متحده شده است. در طول دهه گذشته، تولید ناخالص داخلی چین در حدود ده بار سریع تر از ایالات متحده امریکا افزایش یافته است. ارزش تولید ناخالص داخلی چین که در سال ۲۰۰۰ به ۱۱۰۰ میلیارد دالر می رسید، در ۲۰۱۰ به ۵۸۸۰ میلیارد دالر افزایش یافت. در همین مدت تولید ناخالص داخلی امریکا از ۱۰۰۰۰ میلیارد دالر به ۱۴۶۰۰ میلیارد دالر رسید.

چنانچه گفته شد، سرمایه گذاری چین در آسیا، امریکای لاتین و افریقا، امپریالیزم امریکا را نگران ساخته است و همین است که کاندولیزا رایس وزیر خارجه سابق امریکا در سال ۲۰۰۰ گفت که چین «رقیب ستراتیژیک» امریکا است. بعد، در سال ۲۰۰۵ رابرت کاپلان متخصص امنیت ملی و مشاور وزارت دفاع امریکا در مقاله ای به نام «چگونه با چین مبارزه کنیم» نوشت که «قرن بیست و یکم بر اساس مسابقه تسلیحاتی امریکا با چین در اقیانوس آرام تعریف خواهد شد.» و جیوانی اریگی در کتابش به نام «آدام سمیت در پکن» نوشت که سلطه ایالات متحده امریکا در حال از هم گسیختگی است و چین به عنوان نیروی محرکه توسعه تجاری و اقتصادی در آسیا و فراسوی آن آغاز به جانشینی آن کرده است، چیزی که صندوق بین المللی پول نیز آن را تائید نموده است و در گزارش ماه اپریل ۲۰۱۱ پیش بینی کرد که چین تا سال ۲۰۱۶ به نخستین اقتصاد جهان مبدل خواهد شد.

چین با رویدست گرفتن ستراتیژی «به سوی جهان»، به یکی از قطب های مهم اقتصادی جهان تبدیل شده است، چنانچه این کشور در سال ۲۰۰۹ آلمان را به عنوان بزرگترین کشور صادر کننده عقب گذاشت و در مصرف انرژی از ایالات متحده امریکا پیش رفت. در سال ۲۰۱۰ جاپان را به حیث دومین اقتصاد جهان عقب زد و انگلستان را در افریقا پشت سر گذاشت؛ و بعد از ایالات متحده و فرانسه نیز پیشی گرفت و به اولین شریک تجاری افریقا تبدیل شد. در میان سال های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۳ در حالیکه سرمایه گذاری جاپان در امریکا ۵۲ درصد کاهش نموده بود، در چین ۳۱۴ درصد افزایش یافت. همسایگان منطقوی چین در حال حاضر صادرات خود را از ایالات متحده به چین منتقل کرده اند؛ چین «گردنبد مروارید» (۱۳) را ایجاد کرده و در صدد سرمایه گذاری بیشتر بر آن می باشد تا آبراه هایی را که از آن طریق انرژی و سایر مواد خام را وارد می کند، در چنگ خود داشته باشد.

امریکا نمی تواند در برابر سرمایه گذاری چین بر «گردنبد مروارید» بی تفاوت بماند. از همین رو دولت اواما اعلام کرده است

که امریکا بر اساس سیاست تازه خارجی اش توجه بیشتر خود را از لحاظ نظامی و سیاسی به منطقه آسیا - پسیفیک، بخصوص آسیای جنوب شرقی که هدف آن چین است، متمرکز می کند. به همین منظور اواما ابراز داشت: «به تیم امنیت ملی ام دستور داده ام که حضور و ماموریت امریکا را در رأس اولویت ها قرار بدهد... ما به این منظور تلاش می کنیم که منابع فراوانی به خاطر حضور نظامی قوی در آسیا - پسیفیک تدارک ببینیم... منافع درازمدت در این منطقه، حضور درازمدت ما را در این منطقه تقاضا می کند.»

امریکا برای منافع و حضور درازمدت در این منطقه استراتژی را به نام «نبرد فضا - دریا» روی دست گرفته است که هدف آن ضربه زدن به منافع چین می باشد. این نبرد وظیفه دارد تا «گردنبند مروارید» چین را بشکند و بعد هر حلقه آن را تصاحب کند، «گردنبندی» که کنترل انرژی، مواد خام و تجارت را از آسیا تا یورو آسیا و سواحل افریقا کنترل می کند.

اندریومارشال در سال ۲۰۰۵ گزارش محرمانه ای به نام «آینده های انرژی در آسیا» برای وزیر دفاع دانولد رامز فیلد تهیه کرد که در آن از اصطلاح «گردنبند مروارید» کار گرفته شده بود. این اصطلاح در حقیقت بیانگر تهدید رو به رشد نظامی چین در برابر منافع استراتژیک امریکا در آسیا می باشد. اندریو در این گزارش نوشته بود: «چین در آبراه هایی از شرق میانه تا دریای جنوبی چین در حال ایجاد روابط استراتژیک است که هدف آن تقویت موقعیت دفاعی و تهاجمی این کشور برای حفظ منافع از رهگذر انرژی است، ولی در عین زمان اهداف امنیتی وسیعتری را نیز دنبال می کند.»

رابرت د. کاپلن مشاور سابق پنتاگون گفته بود که بحر هند، «مرکز با اهمیت استراتژیک» جهان است و هر کسی که این مرکز را در دست داشته باشد، می تواند یورو ایشیا (در حدود ۷۵ درصد مردم جهان در این منطقه زندگی می کنند و بیشترین ثروت های جهان در این منطقه موجود می باشد. ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی جهان و سه بر چهارم منابع انرژی جهان در این منطقه است) به شمول چین را نیز کنترل کند. این بحر گذرگاه انرژی و تجارت میان شرق میانه، چین و کشورهای شرق دور می باشد. بنابراین امریکا عملاً پس از سال ۲۰۰۵ تدارکات منطقی را به منظور حاکمیت بر بحر هند و شکستن «گردنبند مروارید» چین که نیازمندی های انرژی و در کل اقتصادی چین را تأمین می کند، روی دست گرفت.

چین که پس از درگذشت مائوتسه دون به دست رویزیونیست ها افتاد، به زودی از سوسیالیزم به سرمایه داری برگشت نمود و بالاخره به امپریالیزم تمام عیار مبدل شد و چپاول خلق ها را در رأس استراتژی هایش قرار داد، اینک به گفته دنگ سیائوپینگ به عصری که «پولدار شدن شکوهمند است» وارد شده است. اما این «پولدار شدن شکوهمند» به بهای استثمار خلق های چین و سایر ملل صورت می گیرد. چنانچه همین اکنون ۱۰ درصد ثروتمندان، ۶۰ درصد عاید کشور را می ربایند، میلیونرها (کسانی که در حدود ۱۵۴ میلیون دالر دارند) رشد سالانه ۵۰ درصد را امتحان می کنند، و تعداد آنها از ۲۴ نفر در سال ۲۰۰۰ به ۱۳۶۳ تن در سال ۲۰۱۰ رسیده است. سهم چین برای تقاضای کالاهای لوکس جهان که در حال حاضر ۱۵ درصد است، بر اساس پیش بینی ها تا سال ۲۰۲۰ به چهل و چهار درصد خواهد رسید.

چین امروز به شدت طبقاتی شده است، روندی که با اعتراضات طبقه کارگر همراه است. بر اساس برآورد پوهنتونی در پکن، تعداد اعتصاب، اعتراض و شورش که آن را در ادبیات دولتی «حوادث» می خوانند، در سال ۲۰۱۰ به ۱۸۰۰۰۰ رسید، که نسبت به پنج سال گذشته دو برابر افزایش را نشان می دهد.

چین برای رشد سرسام آور اقتصادی و رقابت با امپریالیزم امریکا باید شیرازه جان طبقه کارگر و خلق زحمتکش خود را بمکد و ثروت خلق های دیگر به شمول خلق افریقا را به غارت ببرد، زیرا برای اربابی جهانی چاره ای جز این ندارد. در کشورهای فقیر افریقا که بیش از ۳۰۰ میلیون انسان آن به آب آشامیدنی دسترسی ندارد، نرخ بیکاری در میان جوانان آن میان ۵۰ تا ۶۰ درصد است و تنها در منطقه سب سحرای آن در حدود ۴۰۰ میلیون از فقیرترین مردم جهان زندگی می کنند، شرکت های چینی مصروف استخراج بیرحمانه

معادن و سرمایه گذاری در سکتورهای گوناگون این قاره هستند که گاهی با دادن اسلحه به دولت های مرتجع نیز همراه است. چین در سپتامبر ۲۰۰۴ قطعنامه سازمان ملل در مورد کشتار دارفور و ممنوعیت فروش اسلحه به سودان را وتو کرد و در جنگ های خونین اریتره - ایتوپیا قراردادی را به ارزش بیش از یک میلیارد دلار برای فروش اسلحه امضاء کرد.

چین، از غارتگران ممتاز در قاره سیاه

زمانی که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون به عنوان پیشاهنگ سیاسی طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست داشت، روابط با کشورهای فقیر آفریقا با روحیه انترناسیونالیستی صورت می گرفت. چینی ها با همین روحیه، تکنسین های خود را به آفریقا می فرستادند تا با کشورهای فقیر که از استعمار رهایی یافته بودند، همکاری نمایند. تا اواسط سالهای ۱۹۷۰، چین بیش از پانزده هزار داکتر و بیش از ده هزار متخصص زراعت را به این قاره فرستاده بود و در حدود ۱۵ هزار محصل آفریقایی در پوهنتون های چین درس می خواندند. حجم مبادلات میان چین و آفریقا در سال ۱۹۷۷ به ۸۱۷ میلیون دلار می رسید و حزب کمونیست چین از جنبش های رهایی بخش این قاره حمایت بیدریغ می نمود.

اما با شعار دون سیائوپینگ «پولدار شدن شکوهمند است»، چین رشد اقتصادی غارتگرانه خود را آغاز کرد. در سال ۲۰۰۹ چین به بزرگترین شریک تجاری آفریقا مبدل شد. تجارت چین با آفریقا از چیزی نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ میلادی به ۱۶۶.۳ میلیارد دلار در ۲۰۱۱ رسید. سرمایه گذاری مستقیم چین در این قاره از مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۳، به ۱۲ میلیارد دلار در ۲۰۱۱ افزایش یافت. و همین بود که هیلری کلنتن در سفرش به زامبیا در جون ۲۰۱۱، سرمایه گذاری چین را در آفریقا استعمار جدید خواند و گفت که آفریقا را استعمار جدید تهدید می کند.

Shen Dingli رئیس انستیتوت مطالعات بین المللی و مدیر مرکز مطالعات امریکایی پوهنتون فودان شانگهای در مطلبی تحت عنوان «پکن و واشنگتن، بازی ترساندن دیگری» می نویسد: «توسعه برق آسای چین، قدرت های حاکم را به وحشت انداخته و به طور جدی روابط این کشور با ایالات متحده را پیچیده می کند. واشنگتن با درپیش گرفتن تدابیری به ظاهر پیشگیرانه واکنش نشان می دهد، اما این امر می تواند تهاجمی به نظر رسیده و پکن را به سوی رفتارهای متقابلانه براند... برقراری مجدد تعادل قوا میان دو کشور دعوی عمده این دهه خواهد بود.»

چین با سرعت تمام آفریقا را در چنگ می گیرد: ۶۷۴ موسسه دولتی چینی در قاره آفریقا بخش عمده سرمایه های شان را در بخش های سودآور متمرکز کرده اند، استخراج معادن مس شامبزی در زامبیا و جستجوی نفتی در گابون را از سر گرفته است، ۵۰۰ پروژه عملیات ساختمانی و راهسازی بطور انحصاری توسط شرکت چاینا رود ایند بریج کارپوریشن تطبیق می شود، ۴۳ موسسه چینی در جمع ۲۲۵ شرکت بین المللی در صف اول سرمایه گذاران بخش ساختمانی قرار دارد، بازار مخابرات اتیوپیا کاملاً در اختیار چین است، اولین ماهواره نایجریایی را چین پرتاب کرده است، هشت کشور آفریقایی شامل امتیاز رسمی مقصد توریستی چین شده اند، ۵۰ درصد نفت خام موگلا (واقع در جنوب سودان) به چین صادر می شود، از ۱۵ شرکت بزرگ مستقر در سودان، ۱۳ آن چینی است، ۶۰ درصد از ۴ میلیون متر مکعب تنه درختانی که هر ساله آفریقا به آسیا صادر می کند تقریباً ۹۶ درصد آن به چین می رود، چین در حدود یک بر سوم نفت مورد ضرورت خود را از آفریقا وارد می کند، سهم سرمایه گذاری صنعتی چین در آفریقا به ۲۲ درصد و سهم سرمایه گذاری مجموعی آن به ۲۹ درصد می رسد؛ شرکت های چینی سالانه به ارزش بیش از ۵۰ میلیارد دلار قراردادهای ساختمانی در آفریقا امضاء می کنند، ۲۵ درصد نفت انگولا به چین صادر می شود، چینی هایی که در ۱۲ سال گذشته به آفریقا آمده اند، بیشتر از آن عده اروپاییانی هستند که در ۴۰۰ سال چپاول به این قاره رفته اند...

چین ضمن این غارت در عملیات نظامی در این قاره نیز شرکت می کند که نمونه آن شرکت در عملیات حفظ صلح در منطقه لیبیا تا کنگو است که به همین منظور در سال ۲۰۰۴ بیش از ۱۵۰۰ سرباز حافظ صلح در چارچوب سازمان ملل متحد به آفریقا اعزام کرد. این کشور در عین حال خواهان اعطای چوکی دایمی به یکی از کشورهای آفریقایی (بخصوص نایجریا) در شورای امنیت سازمان

ملل متحد است.

فاجعه چپاول منابع قاره افریقا توسط چین را می توان بطور نمونه در روابط این کشور با افریقای جنوبی به خوبی دید، کشوری که در حال حاضر یکی از کشورهای نمونه تفاوت عمیق طبقاتی در جهان به شمار میرود. افریقای جنوبی که بزرگترین شریک اقتصادی چین در افریقا است و به این منظور روابط خود را در ۱۹۷۷ با تایوان قطع کرد و اینک شامل سازمان «بریکس» نیز شده است، یکی از کشورهایی است که از تجارت و مراوده اقتصادی با چین ضربه خردکننده دیده است. کسر تجاری این کشور با چین در سال ۱۹۹۲ در حدود ۲۴ میلیون دالر بود، در حالی که در سال ۲۰۰۵ به ۴۰۰ میلیون دالر رسید که به درستی موازنه سنگین غارت چین را نشان می دهد.

امپریالیزم امریکا، دومین غارتگر منابع افریقا

امریکا پس از چین دومین غارتگر افریقا است. ستراتیژی امریکا در افریقا به دور دو محور می چرخد. از یک طرف دسترسی بی حد و حصر به بازارهای وسیع، منابع انرژی و ذخایر طبیعی و کوتاه کردن دست چین از منابع ذخایر طبیعی در این قاره و از طرف دیگر تأمین امنیت نظامی راه های ارتباطی به شمول راه های ارسال مواد خام از این قاره به امریکا.

در دوران جنگ سرد، افریقای جنوبی پایگاهی به امریکا داد که پنتاگون می توانست از آن طریق اقیانوس هند را از افریقا تا دیگوگارسیا کنترل کند، امتیازی که چین اکنون از طریق نزدیکی روابط با افریقای جنوبی در صدد بدست آوردن آن است، و به این منظور رقابت سرمایه گذاری و رابطه تجاری امریکا و چین با این کشور با گذشت زمان بیشتر شده می رود. هیلری کلنتن در سفرش به تاریخ ۶ اگست ۲۰۱۲ به افریقای جنوبی اعلام کرد که ایالات متحده امریکا تصمیم دارد در ۲۰ سال آینده به سرمایه گذاری بزرگ در افریقای جنوبی اقدام کند. همین اکنون موازنه تجارت میان دو کشور سالانه در حدود ۲۲ میلیارد دالر است.

با وجودی که جورج بوش در تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ اعلام کرده بود که افریقا جایگاهی در اولویت های امنیت ملی امریکا ندارد، ولی همه می دانستند که چنین اعلامی دروغ شاخداری بیش نبوده و احدی باور کرده نمی توانست که این امپریالیزم خونخوار امریکا از کنار منابع غنی و وافر این قاره و موقعیت جیوپولیتیک آن سرسری بگذرد، آن هم در حالتی که بحران اقتصادی این کشور را در تنگنا قرار داده بود؛ به همین خاطر به زودی اهمیت قاره افریقا در ستراتیژی امریکا آشکار شد.

والتر کانشتاينر معاون وزیر خارجه امریکا در امور افریقا پس از یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ در یکی از مناسبت ها اظهار داشت که نفت قاره سیاه در جمله منافع ملی ستراتیژیک ایالات متحده امریکا قرار گرفته است. متعاقب آن اد رایس سناتور جمهوریخواه کالیفرنیا و رئیس کمیسیون فرعی افریقا اعلام کرد که برای تأمین امنیت ملی امریکا پس از یازده سپتامبر، نفت افریقا را باید یک اولویت به شمار آورد.

و همین اولویت و «منافع ملی ستراتیژیک» باعث شد که امریکا پس از یازدهم سپتمبر به افریقا برود. Abramovici نویسنده کتاب «صخره اشغال شده» می نویسد که امریکا تحت لوای جنگ بر ضد تروریسم، حضور خود را در افریقا گسترش داده است و با آگاهی از وابستگی اش به مواد خام ستراتیژیک، تعداد توافقنامه های اقتصادی و نظامی خود را با بسیاری از کشورهای افریقای افزایش داده تا به این ترتیب امنیت ذخایر خام خود را افزایش دهد.

این گسترش روابط اقتصادی سبب شده تا شرکت های نفتی امریکا در این قاره به سرمایه گذاری های هنگفتی دست بزنند: شرکت های امراداهس، ماراتون در سال ۲۰۰۳ بیش از ده میلیارد دالر در صنعت نفت افریقا سرمایه گذاری کردند؛ شرکت شیفرن تگزاکو در سال ۲۰۰۲ اعلام نمود که ۵ میلیارد دالر در نفت افریقا در پنج سال گذشته سرمایه گذاری کرده و در نظر دارد طی یک برنامه پنج ساله ۲۰ میلیارد دالر دیگر در صنعت نفت این قاره سرمایه گذاری کند؛ در مقابل شرکت آگرون موبیل که از رقبای سنتی شرکت شیفرن است، اعلام کرد که قصد دارد در چهار سال آینده مبلغ ۱۵ میلیارد دالر در نفت آنگولا و در برنامه ده ساله مبلغ ۲۵ میلیارد دالر در نفت این قاره سرمایه گذاری کند؛ شرکت امریکایی انادارکو در حوزه های نفتی الجزایر فعال است و روزانه حدود ۶۰۰ هزار بیرل نفت تولید می کند؛ امریکا از نایجریا که یازدهمین تولید کننده نفت جهان و عضو اوپک است، روزانه یک میلیون بیرل نفت وارد می کند؛ نایجریا پنجمین صادر کننده نفت به امریکا است و امریکا در حدود ۱۰ درصد کل واردات نفتی خود را از این کشور تأمین می کند، حدود ۴۰ درصد تولیدات نفتی انگولا به امریکا صادر می شود؛ شرکت نفتی شیفرن ۷۵ درصد کل صنعت نفت انگولا را در دست دارد؛ گابون که با تشویق امریکا در سال ۱۹۹۵ از اوپک برآمد، در حال حاضر ۴۴ درصد نفت تولید شده خود را به امریکا

صادر می کند، در گینه استوایی که به نام «کویت افریقا» شهرت دارد و ذخایر نفتی آن تا ۲ میلیارد بیرل برآورده شده است، دو سوم امتیازهای نفتی به قراردادی های امریکایی داده شده است و...

مطابق تخمین شورای اطلاعات ملی امریکا، تا سال ۲۰۱۵ امریکا خواهد توانست واردات نفت خود را از منطقه افریقا از ۱۶ درصد کنونی به ۲۵ درصد برساند. حجم سهم امریکا از بازار افریقا فقط ۷.۶ درصد است، در حالی که کشورهای اتحادیه اروپا ۳۰ درصد کل بازار افریقا را در اختیار دارند.

«بهار عربی» در مصر که حسنی مبارک را از قدرت به زیر کشید، «فرعون» دیگری به نام مرسی که اخوانی و از عمال امریکاست و ظاهراً از طریق انتخابات روی کار آمد، مصر را کماکان در چنگ امریکا حفظ کرد. مصر از جمله کشورهای افریقایی است که همواره در تیررس غارتگران قرار داشته است و بیجا نیست که جایگاه ویژه ای در سیاست خارجی امریکا دارد. امریکا به همین منظور سالانه ۲ میلیارد دلار به این کشور می پردازد که در حقیقت یکی از بزرگترین کشورهای دریافت کننده «کمک» های ایالات متحده به شمار می رود.

سفر هیلری کلنتن وزیر امور خارجه سابق و جان کری وزیر امور خارجه فعلی امریکا به مصر و دیدار با مرسی، این چهره کره اخوانی، و اعلام بخشش بدهی یک میلیارد دلری مصر و اطمینان حاصل کردن از «امنیت سرمایه گذاری های امریکایی» نشان داد که امپریالیزم امریکا هنوز مصر را از خود می داند و اخوانی ها نیز منحنی نوکران در خدمت امریکا قرار دارند، چنانچه در کشور ما نیز منافع امریکا را تأمین می کنند.

اما امریکا هرگز با این غارت در قاره سیاه بسنده نمی کند. این امپریالیزم در صدد صیانت از امپراتوری خود است و این امپراتوری فقط با غارت ملل دیگر می تواند ادامه یابد. از اینرو، شرکت سهامی امپریالیست ها که به نام «القاعده» مشهور شده است، باید به سومالی، مالی، نایجریا و سایر کشورهای افریقایی برود تا چنگال این امپریالیزم خونخوار و سایر امپریالیست های غربی را بر این قاره عمیقتر فرو ببرد، لذا امریکا، فرانسه، انگلستان، آلمان، کانادا، بلژیک، دنمارک و... در این قاره در هماهنگی و همکاری با هم، بم می ریزند، بمبارد می کنند و می کشند، تا این قاره را به طور مکمل در چنگ داشته باشند.

فرانسه به مستعمره های سابق بر می گردد

فرانسه که زمانی از قلدران غارت افریقا به حساب می رفت، بار دیگر تصمیم گرفته است تا خون خلق افریقا را به شیشه کند و در این رقابت قاتلانه جایگاه خود را تثبیت نماید. این کشور که خانواده مستعمرات (به شمول مالی، الجزایر، موریتانی، بورکینو فاسو، ساحل عاج، گینه، نایجریا، سِنگال و چند کشور دیگر) را در افریقا رهبری می کرد و بیرحمانه به چپاول آن مصروف بود، اینک با راه اندازی جنگ در لیبیا و مالی که حمایت ناتو و کشورهای امپریالیستی غربی را در سطوح گوناگون با خود دارد، در صدد تأمین منافع و سودگیری بیشتر از این قاره می باشد.

«چاینا پست» می نویسد که سرمایه گذاری فرانسه در افریقا در این اواخر افزایش یافته است و این سبب نگرانی افریقایی ها در مورد استعمار جدید شده است. اندریس پیلاگس وزیر توسعه اتحادیه اروپا به اسوشیتد پرس در جریان بیست و پنجمین اجلاس افریقا - فرانسه در جون ۲۰۱۰ که با پنجاهمین سالگرد استقلال ۱۴ مستعمره قبلی افریقایی فرانسه مطابق بود، گفت که اروپا در افریقا نفوذ کمتر دارد و ضرورت است تا از تجارب مثبت چینی ها بیاموزیم.

آمار نشان می دهد که بین سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ صادرات چین به افریقا از ۲۶.۷ میلیارد دالر به ۴۹.۸ میلیارد دالر رسید، در همین حال واردات چین از افریقا از ۲۸.۸ میلیارد دالر به ۵۶.۸ میلیارد دالر رسید. در حالی که در این مدت صادرات فرانسه (بطور نمونه از کشورهای اروپایی) به افریقا از ۲۶.۳ میلیارد دالر به ۳۸.۵ میلیارد دالر رسید و واردات آن از افریقا از ۲۴.۸ میلیارد دالر به ۳۸.۸ میلیارد دالر افزایش یافت.

نیکولاس سرکوزی رئیس جمهور پیشین فرانسه تلاش داشت تا با ایجاد روابط با سران دول افریقایی و دعوت های متعدد و برگزاری کنفرانس های گوناگون روابطش را با افریقا توسعه دهد. به همین منظور او در فبروری ۲۰۰۸ به پارلمان گفت که فرانسه تصمیم دارد در پنج سال آینده بیش از ۱۰ میلیارد یورو را در افریقا سرمایه گذاری کند تا بیش از ۳۰۰ هزار شغل ایجاد کند. در حال حاضر از ۲۰۰ هزار مهاجری که دولت فرانسه سالانه می پذیرد، ۶۵ درصد آن افریقایی هستند.

دولت اشغالگر فرانسه که در کنار امریکا و انگلستان نیروهایش را در ۲۰۰۱ در افغانستان پیاده کرد و کشور ما را به اشغال درآورد، به زودی حمایت امریکا و انگلستان و سایر کشورهای غربی عضو ناتو را در بمباردمان بیرحمانه لیبیا به دست آورد و با سرنگونی معمر قذافی، این کشور را به ویرانه ای تبدیل کرد.

لیبیا دارای بزرگترین منابع تثبیت شده نفتی (۴۶.۵ میلیارد بیرل) است و سومین تولید کننده بزرگ نفت در افریقا به شمار می رود. این کشور روزانه ۱.۸ میلیون بیرل نفت تولید می کند و مقدار صادرات آن ۱.۵ میلیون بیرل در روز می باشد که عمدتاً به اروپا صادر می شود. شرکت های امپریالیستی به شکل تراست ها و کارتل ها در تولید نفت لیبیا به اندازه های معین سهم دارند: شرکت ایتالیایی یی. ان. آی (۲۴۴ هزار بیرل نفت در روز)، شرکت بیس، شرکت شیل و شرکت بریتیش پترولیم (هر یک در روز ۱۰۰ هزار بیرل)، شرکت توتل (۵۵ هزار بیرل در روز)، شرکت ماراتون (۴۶ هزار بیرل در روز)، شرکت کوهنکو-فیلیپس، شرکت رسپول و شرکت ستیت آیل (هر یک ۴۵ هزار بیرل در روز)، شرکت او. ام. وی (۳۳ هزار بیرل در روز)، شرکت هس (۲۲ هزار بیرل در روز) و شرکت اوکسیدنال (۱۱ هزار بیرل در روز).

به همین سان این کشور دارای ذخایر غنی گاز طبیعی، مخزن بزرگ آب، ذخایر طلا و سایر مواد خام می باشد که امپریالیست ها برای تداوم چرخ تولید سرمایه داری به آن نیاز دارند. امپریالیزم فرانسه که این بار تصمیم داشت مستعمره سابق ایتالیا را به وسیله عمال و مزدوران مذهبی در چنگک بفشارد، برای رسیدن به این مامول از اتحاد با «القاعده» نیز خودداری نکرد!!

شرکت توتل فرانسه یکی از شرکت هایی بود که به تشویق «شورشیان» می پرداخت. یکی از نمایندگان این شرکت در اول مارچ ۲۰۱۱ در چارچوب یک هیئت وارد لیبیا شد و پس از اشغال طرابلس توسط عمال فرانسه، سهم این شرکت که قبل از این از نفت لیبیا سه درصد بود، به ۴ درصد افزایش یافت و سهم شرکت جی دی اف - سوئز فرانسه که در بخش گاز سرمایه گذاری می کند، در بازارهای مالی نیز به ۵ درصد افزایش یافت.

خلق لیبیا زیر بمباردمان ناتو سلاخی می شد و عمال فاشیست ناتو دمار از روزگار مردم می کشیدند که فرانسوا هولاند به ریاست جمهوری رسید. «در فرانسه او را «رئیس جنگ» می نامند. در تمام رسانه ها، روزنامه ها، رادیوها، تلویزیون ها اعلام می کنند که او «واقعاً از وقتی که اعلام جنگ کرد رئیس جمهور شد» (گروگان گیری در الجزایر: جعبه پاندورا در مالی (مالیستان) به ما ارتباطی ندارد، شمس الدین شیتور، برگردان حمید محوی)

فرانسوا هولاند در مالی اعلام جنگ کرد. مالی که از ۱۸۹۲ تا ۱۹۶۰ مستعمره فرانسه بود، اینک به نام جنگ علیه «تروریست ها»، همان تروریست هایی (۱۴) که فرانسه با آنان در لیبیا و ناتو در سوریه در «اتحاد مقدس» قرار دارند، دوباره در چنگ فرانسه قرار می گرفت. فرانسه، چه از طریق استعمار، چه از طریق کودتا (۱۵) و چه هم از طریق بمباردمان، همیشه تلاش کرده است که مالی را در اختیار داشته باشد، جایی که امریکا نیز در تلاش است تا به خاطر موقعیت جیوپولیتیک این کشور، پایگاه نظامی در شمال آن کشور داشته باشد، بنابراین حمایت امریکا از بمباردمان مالی توسط فرانسه نیز نمی تواند تأمین این منافع را در خود نهفته نداشته باشد.

مالی سومین تولید کننده طلا بعد از آفریقای جنوبی و گانا است. در حال حاضر از ۷ معدن بزرگ این کشور، شرکت های کانادایی (IAMGOLD) و انگلیسی (AngloGold Ashanto) مصروف استخراج طلا هستند. در معدن Sadiola Hill، ۴۱ درصد به شرکت IAMGOLD، ۴۱٪ به شرکت AngloGold Ashanto و ۱۸٪ طلای استخراج شده به دولت مالی تعلق می گیرد. همین طور در معدن Yatela Gold، ۴۰٪ به IAMGOLD و ۴۰ فیصد به AngloGold Ashanto و ۲۰ فیصد به دولت مالی تعلق می گیرد، لذا بیجان نیست که انگلیس و کانادا هر دو از پیاده کردن نیروی نظامی توسط فرانسه در این کشور حمایت کرد و اعلام همکاری نمود. در عین زمان مالی یکی از کشورهایی است که دارای ذخایر غنی یورانیم است که به وسیله شرکت کورپراسیون آروا استخراج می شود. این شرکت ۱۷ درصد یورانیم جهان را تولید می کند، چنانچه این شرکت از همسایه مالی (نایجریا) تا اکنون ۱۰۰ هزار تن یورانیم استخراج کرده است.

مالی دارای بزرگترین ذخایر نفت است که عمدتاً در شمال این کشور قرار دارند، منطقه ای که همین اکنون نیروهای نظامی فرانسه در آن پیاده شده اند و بمبارد می کنند. در کنار این، مالی دارای پتانسیل استخراج الماس است و ذخایر لیتیم آن در جنوب به ۴ تن می رسد و در غرب این کشور نیز معادن لیتیم موجود است.

امپریالیست ها می خواهند که آفریقا را به خاطر منابع زیر زمینی اش، نظامی سازی کنند. برای عملی کردن این سیاست، مالی دارای نقش عمده می باشد، زیرا از این کشور به حیث تخته پرش به همسایه های آن (موریتانی، ساحل عاج، گینه، بورکینافاسو، نایجریا و...) استفاده می شود، کشورهایی که دارای منابع طبیعی سرشار و دست نخورده مثل طلا، منگنز، مس، نفت و... می باشند.

این غارت بیرحمانه، پیامدی جز استعمار، استثمار، کشتار، قتل، کودتا، قاچاق انسان، قاچاق مواد مخدر، جنگ های داخلی، فقر، بیکاری، آوارگی، فساد، اختطاف، باج ستانی، قاچاق اسلحه، تجزیه، بیماری و بردگی کودکان نداشته است. در این قاره با کارگران مثل حیوانات برخورد می شود (بطور نمونه در ۱۶ اگست ۲۰۱۲ میلادی ۳۴ کارگر به وسیله دولت ارتجاعی آفریقای جنوبی به خاطر اعتصاب رگبار شدند. این کارگران ماریکانا که در معدن پلاتین که مربوط به شرکت انگلیسی لونمین است دست به اعتصاب زده بودند)، مرگ و میر کارگران در معادن بسیار بالا است (بطور نمونه در منابع معدنی کلمبیت، تانتالیت و طلای شرق جمهوری

دموکراتیک کنگو که در اختیار شرکت های معدنی افریقای جنوبی می باشند، تا به حال یک میلیون نفر جان خود را از دست داده اند). در این قاره با جمعیت یک میلیاردی تنها ۳۰۰ میلیون نفر توانسته اند خود را «از فقر بیرون بکشند». نظرخواهی Target Group Index نشان می دهد که امروز ۸۰ درصد خانواده ها شامل کتگوری پایین ترین عاید هستند، در حالی که پنج سال پیش این فیصدی ۷۳ بود. فساد درین قاره به اوج خود رسیده است (بطور نمونه در نایجریا از سال ۱۹۶۰ به این طرف حداقل ۴۰۰ میلیارد دلار از رهگذر عاید نفت دزدی شده است که این مبلغ دوازده برابر بودجه ملی این کشور برای سال ۲۰۱۱ می باشد. این دزدی در حالی صورت گرفته است که بیش از ۹۰ درصد مردم این کشور با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می کنند). بر اساس راپور بانک جهانی بیش از ۴۷ درصد مردم سب سحارای افریقا با کمتر از ۱.۲۵ دلار در روز زندگی می کنند. تعداد بیسوادان بطور چشمگیر افزایش می یابد (بطور نمونه در تونس ۵۰ درصد مردم بیسواد هستند و ۱۴ درصد آن بیکار و از چهار میلیون جوان زیر بیست و پنج سال فقط ۵ هزار نفر آن به پوهنتون دسترسی دارند). ارزش پول ملی کاهش یافته است (طور مثال پول ملی انگولا در برابر دلار ۲۵ درصد کاهش یافته است). افریقای ها به حیث مزدور استخدام می شوند (بطور نمونه در ۲۵ پایگاه نظامی امریکا در عراق ۲۰ هزار اوگاندایی استخدام شدند). نرخ تورم افزایش یافته است (بطور مثال در اوگانادا، انفلاسیون در حدود ۴۰ درصد بالا رفته است). ملیون ها تن کشته و آواره شده اند (بطور نمونه در سال های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۳ جنگی که میان کشورهای کنگو، زیمبابوه، انگولا و نامیبیا از یکسو و رواندا، اوگاندا و بروندي از سوی دیگر در گرفت، ملیون ها نفر در درگیری ها و یا در اثر قحطی و آوارگی ناشی از آن جان باختند). معادن به وسیله طبقات حاکمه چور می شود (بطور نمونه در مراکش ثروت خاندان سلطنت بطور روز افزون افزایش می یابد و تنها از معادن فاسفیت به ۲.۵ میلیارد دلار رسیده است، در حالی که در این کشور از هر دو جوان یک تن بیکار است). کشورهای افریقا بطور کل پایین ترین شاخص رشد و توسعه انسانی را در جهان دارند (بطور نمونه کنگو با تمام ثروت های زیرزمینی جزء این کشورهاست). زنان با «اپیدمی تجاوز» روبرو هستند؛ تجارت انسان و بخصوص کودکان به بازار پر رونق مبدل شده است (بطور نمونه در افریقای غربی و کنگو دو صد هزار کودک قربانی تجارت انسان و بیگاری شده اند). خلق این قاره به طرز بی سابقه ای به زیر خط فقر کشانیده می شوند (بطور نمونه بیش از ۲۰ ملیون نفر از مردم مصر به زیر خط فقر کشیده شده اند که این آمار در مناطق روستایی به بیشتر از ۵۱ درصد رسیده است. همین اکنون در حدود ۲ ملیون نفر از مردم مصر به دلیل فقر مطلق و فقدان سرپناه در «قبرستانها»ی شهرهای بزرگ به شمول قاهره زندگی می کنند) و...

چنانچه تاریخ مبارزات خلق های جهان نشان داده است، بساط این وحشت، غارت، کشتار، قتل و شکنجه، اشغال و تجاوز، استعمار و استثمار فقط و فقط با مبارزه پیشرو، نبرد قاطع و پیگیر طبقاتی برچیده شده می تواند؛ نبردی که به وسیله بازوان ستر پرولتاریا رهبری شود، نبردی که دهقانان و سایر زحمتکشان در آن ماشه بچکانند و بر سکوی قدرت سیاسی، برج و باروی استعمار و استثمار را برای همیشه در آتش انقلاب به توده خاکستر مبدل کند و «شادی همچون مرواریدی گران قیمت نیازهای تمامی بشریت را» برآورده سازد. (۱۶) قاره سیاه راهی جز این ندارد!

مرگ بر امپریالیزم

در راه سوسیالیزم، به پیش!

سازمان انقلابی افغانستان

حوت ۱۳۹۱

یادداشت ها:

۱. «جعبه پاندورا»: در اساطیر یونانی، پرومته آتش را از خدا می رباید و آن را به انسانها هدیه می کند. زئوس برای انتقام به ولکان دستور می دهد تا زنی از خاک و آب بیافریند. این زن از خدایان متعدد استعدادهایی را به عنوان هدیه دریافت می کند: زیبایی، بلندپروازی، هوش، هنر فریبندگی و اغوا کردن. او را پاندورا می نامیدند که به زبان یونانی به معنای «آن است که تمام استعدادها را دارا می باشد». سپس، پاندورا را به نزد پرومته فرستادند که با او ازدواج کند، ولی پرومته هدیه زئوس را نپذیرفت. اما ایمیته، برادر پرومته به دام او افتاد و با او ازدواج کرد. روز ازدواج آنها، زئوس سبویی به او هدیه داد که حاوی تمام بدبختی ها و دردها و رنج های بشریت بود. زئوس او را از گشودن در سبوی منع کرده بود، ولی پاندورا از روی کنجکاوی این سفارش را رعایت نکرد و در سبوی باز کرد. و اینگونه بود که تمام مصیبت ها روی زمین پراکنده شد. این اسطوره بعدها و به تدریج به عنوان اصطلاح رایج شد، و «جعبه پاندورا یا پاندورا» به شکل استعاری برای علت مصیبتها در ادبیات و زبان رایج گردید. (گروگان گیری در الجزایر: جعبه پاندورا در مالی (مالیستان) به ما ارتباطی ندارد، نویسنده: شمس الدین شیتور، برگردان از حمید محوی، منتشره پورتال افغانستان آزاد - آزاد افغانستان)

۲. کلیمانجارو بلندترین کوه قاره آفریقا است. این کوه که جزء مستعمره انگلیسی کینیا بود، ملکه ویکتوریا آن را به عنوان هدیه سالروز تولد به ویلهلم اول امپراتور آلمان تقدیم کرد! کلیمانجارو جزء تانگانیکا و سپس آفریقای شرقی آلمان شد.

۳. سیسیل رودس و ژوزف - چمبرلین که یک سرمایه دار بزرگ انحصارگر بود و در دوره غارت بریتانیا از امپریالیزم دفاع می کرد و در میان طبقات حاکمه بریتانیا محبوبیت فراوان داشت، به دوستش ستید گفته بود: «سیاستمداران استعماری باید برای تهیه جا برای جمعیت اضافی و به وجود آوردن بازارهای تازه برای کالاهایی که در کارخانه ها و معادن تولید می شوند، سرزمین های تازه ای به دست آورند. همچنان که همیشه گفته ام امپراتوری یک مسئله امرار معاش است، اگر می خواهید از جنگ داخلی اجتناب کنید، باید امپریالیست شوید.» (تاریخ آفریقا، ترجمه و تألیف: ع. دخانیاتی)

۴. بوئرها تبلیغ می کردند که خداوند آفریقایی ها را برای خدمت بوئرها آفریده است. بدین ترتیب عصر آپارتاید یا جدایی و تبعیض نژادی که مبتنی بر بردگی یا کار ارزان آفریقایی ها بود، آغاز گردید. (تاریخ آفریقا، ترجمه و تألیف: ع. دخانیاتی)

۵. میان فرمانروای الجزایر و کنسول فرانسه در الجزیره در مورد پرداخت بهای کالاهای الجزایری که فرانسویان بطور قرض خریده بودند، اختلاف افتاد. روزی فرمانروای الجزایر در پاسخ اهانت کنسول فرانسه با مگس کش خود ضربه ای به او نواخت. «ضربه مگس کش» بهانه ای شد برای استعمارگران فرانسوی برای تجاوز و یورش به الجزایر، و این کشور از طرف فرانسوی ها اشغال شد.

۶. در مورد این جنایت یکی از دانشمندان در سال ۱۸۷۷، نوشت: «از همان نخستین لحظه اشغال الجزایر به وسیله فرانسوی ها تا امروز سرزمین فلاکت زده الجزایر صحنه خونریزی، غارت و فشار بی انقطاع است. شهرها یکی پس از دیگری، از بزرگ و کوچک و جب به جب با قربانی های بسیار با ارزشش تسخیر می شود. قبیله های عرب و قبایلی که به استقلال چون گنج ارزش و قدر می نهند و از سلطه بیگانگان بر زندگی خود نفرت دارند، با تاخت و تاز وحشیانه سرکوب و قلع و قمع می شوند. در جریان این سرکوبی خانه و کاشانه و اموال شان خراب و منهدم و محصولات شان لگدکوب و پایمال می شود. آنهایی که جان سالم از این تاخت و تاز بدر برده و باقی مانده اند، در معرض کشتار و یا هر نوع تهدید فساد و بیرحمی قرار می گیرند.» (تاریخ آفریقا، تألیف و ترجمه: ع. دخانیاتی)

۷. «امپریالیزم گستاخانه ترین استثمار و بی رحمانه ترین اسارت صدها ملیون مردم وسیع ترین مستعمره ها و کشورهای غیر مستقل می باشد. هدف این استثمار و سرکوب، عبارتست از تحصیل سود اضافی. ولی امپریالیزم، ضمن استثمار این کشورها، ناگزیر باید در آنجا راه های آهن، کارخانه ها و مراکز صنعتی و تجارتي برپا سازد.» (راجع به اصول لنینیسم، ی. ستالین)

۸. یکی از شاهدان عینی جریان این هجوم وحشیانه اشغالگران را چنین توصیف می کند: «پس از محاصره به شهر حمله بردند. فرمان غارت شهر صادر شد. همه اهالی شهر کشته یا اسیر شدند. اسیران را در یک دسته جمع کردند. کلنل شروع به توزیع غنایم کرد. ابتدا چیزی در دفتر یادداشت خود یادداشت می کرد و بعد از این کار چشم پوشید و گفت: «خودتان تقسیم کنید» و در جریان تقسیم دعوا و نزاع برپا بود.

نیروهای نظامی در بازگشت، در حالی که اسیران را به دنبال خود می کشیدند، روزی نزدیک به ۲۵ کیلومتر راه می پیمودند. کودکان و

کسان دیگری را که از شدت خستگی به زمین می افتادند، با ته قنناق تفنگ یا با سرنیزه می کشتند. اجساد کشتگان در کنار جاده ریخته شده بود. ناگهان زنی چنابمه زد. او حامله بود. ضربه ای با ته قنناق خورد وضع حمل کرد. زن بند ناف را با دندان پاره کرد و نوزاد را دور انداخت بی آنکه حتی نگاهی به پشت سر خود به او بیاندازد...

افریقاییانی که برای حمل کیسه های ارزن بسیج شده بودند، پنج روز بدون غذا راه رفتند. آنهایی که مقدار ناچیزی حتی به اندازه یک مشت ارزن از کیسه بر می داشتند، پنجاه ضربه شلاق می خوردند.» (ژان سوره کانال: «آفریقای سیاه غربی و مرکزی، ص ۲۴۱)

۹. یکی از شاهدانی عینی نتیجه این جنگ را چنین توصیف می کند: «به هر کجا نگاه می کردی دهکده های ویران بود و استخوان های انسان... زمین پر بود از بقایای اجساد انسان که سگهای گول پیکر و زشت آنها را دریده و خورده بودند...» همان کتاب

۱۰. فن تروتا سردار دژخیم آلمانی که وظیفه سرکوبی هررو و ناما به او سپرده شده بود، می نویسد: «من این قبیله های افریقایی را می شناسم. آنها مثل هم اند و به هیچ چیز جز زور احترام نمی گذارند. سیاست من همواره این بوده و هست که با ترور بیرحمانه و حتی با وحشی گری این زور را به کار برم. من با سیلی از خون و پول قبیله های شورشی را محو می کنم. فقط با چنین بذری چیز تازه ای می تواند سبز شود، چیزی که پایدار باشد.»

۱۱. لوموبا از زندان هاردی آخرین نامه خود را به همسرش نوشت که بیانگر دیدگاه سیاسی او است: «همسر عزیزم، این نامه را می نویسم ولی نمی دانم به دست تو خواهد رسید؟ و یا هنگامی که آنرا می خوانی من هنوز زنده باشم. در همه تلاش ها و کشمکش هایی که برای استقلال میهن من می کنم حتی یک آن در پیروزی نهایی این امر مقدس که من و همکارانم زندگانی را وقف آن کرده ایم دچار تردید نشده ام. ولی آنچه را که ما برای میهن من آرزو می کردیم هیچگاه مورد پسند بلژیکی های استعمارطلب و دوستان غربی آنها نبود. زیرا ما خواهان حیاتی شرافتمندانه با سربلندی و احترام و استقلال بدون قید و شرط هستیم، و بدین سبب ایشان، بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، به عمد و یا غیر عمد، حمایت چندین نفر از اعضای عالیرتبه سازمان ملل متحد را جلب کردند. این همان سازمانی است که ما وقتی کمکش را طلب کردیم و امید خود را بدان بسته بودیم، اینان عده ای از هم میهنان ما را فاسد کردند و به گروه دیگر رشوه دادند. اینان باعث شدند تا حقیقت پنهان بماند و بالتیجه استقلال ما را ننگین سازند. چه چیز دیگری می توانستیم بگویم؟ جان من تنها خواه زنده و خواه مرده، خواه آزاد و یا به حکم استعمار طلبان اسیر و در زندان باشم به حساب نمی آید. این کنگوست که به حساب می آید. این مردم فقیر کشور ماست که استقلال برای شان قفس شده است و دنیا از میان میله های این قفس به ما می نگرند. این نگاه ها با رقت و شفقت و گاه با شادی و خوشحالی همراه می شود. ولی ایمان من استوار باقی خواهد ماند. این را می دانم و آن را در دل احساس می کنم که دیر یا زود ملت ما خود را از شر دشمنان، چه داخلی و چه خارجی، آسوده خواهد کرد و جمله ایشان بصورت یک فرد درمیآیند و ننگ و حقارت استعمار را زیر پا خواهند نهاد و احترام و شخصیت خود را در انوار تابان خورشید باز خواهند گرفت.

ما تنها نیستیم. افریقا، آسیا و ملل از بند رسته در هر گوشه دنیا پیوسته در کنار میلیونها نفر کنگویی خواهند بود و تا آن روز که استعمار طلبان و سربازان اجیر شان را از کشور برانند دست از تکاپو و کوشش بر نمی دارند. در باره فرزندانم. من آنها را ترک می کنم و شاید دیگر روی شان را نبینم. دلم می خواهد به آنها گفته شود که وظیفه آنان و هر کنگویی دیگر آن است که بکشند تا کار مقدس بنای استقلال و حکومت را به پایان رسانند. چون ما بدون احترام آزادی نداریم و بدون عدالت احترامی در کار نیست و بدون استقلال ملت آزاد نمی توان داشت.

ظلم و سختی و شکنجه نمی تواند مرا وادار به طلب رحم کند. چون ترجیح می دهم که با سری راست و ایمانی استوار و اطمینان عمیق به سرنوشت کشور من بمیرم تا آنکه در اسارت به سر برده و اصول مقدس را زیر پا نهم. تاریخ حقایق را روزی بیان خواهد کرد. ولی آن چه را که در بروکسل، پاریس، واشنگتن و سازمان ملل درس می دهند تاریخ نیست. افریقا نیز روزی تاریخ خود را خواهد نوشت و این تاریخ در شمال و جنوب صحرا پر از افتخار و احترام خواهد بود.

همسر عزیزم، برای من گریه نکن. یقین دارم که کشور من که اینقدر در رنج است راه دفاع از آزادی و استقلالش را فرا خواهد گرفت. زنده باد کنگو، زنده باد افریقا! - پاتریس»

۱۲. «پیدایش پرولتاریا و تجلی روشنفکران محلی، بیداری افکار ملی، قوت یافتن جنبش های آزادی خواهانه؛ اینها هستند نتایج این «سیاست» {سیاست استعمار}. قوی شدن نهضت انقلابی بلااستثنا در تمام مستعمرات و کشورهای غیر مستقل شاهد برجسته ای بر این امر است.» (راجع به

اصول لنینیزم، ی. ستالین)

۱۳. «گردنبند مروارید» به مجموعه ای از بنادری در اعماق دریا اطلاق می شود که از دریای چین جنوبی تا سواحل افریقا را از طریق اقیانوس هند که بنادر سریلانکا، مالدیف، برمه، چیتاگونگ در بنگله دیش و گوادر در پاکستان را در بر می گیرد، احتوا می کند. سرمایه گذاری بر روی «گردنبند مروارید» بخشی از برنامه تجاری - امنیتی چین است که برای توسعه ساحه تجاری و تامین مواد خام روی دست گرفته شده است.

۱۴. نیل کلارک روزنامه نگار گاردین مصاحبه ای با سایت «روسیه امروز» انجام داده است که خواندن بخش های آن سودمند است: «به اعتقاد من پایه و اساس تمام ماجراجویی های غرب در این ۳۰ سال گذشته اقتصادی بوده است و مالی نیز از این قاعده مستثنا نیست.

دیوید کامرون که در سال گذشته بیشتر وقتش را صرف تشویق شورشیان اسلامگرا در سوریه می کرد، حالا راه دیگری را انتخاب کرده و می گوید، شورشیان اسلامگرا در مالی بزرگترین خطر برای تمام جهان هستند و ما با تمام نتایج قابل پیشبینی آن برای بریتانیا، باید مداخله کنیم. خیلی جالب است، زیرا اگر دوباره به ۲۰۱۱ فکر کنیم، می بینیم که افرادی مثل دیوید کامرون و ویلیام هیگ بودند که بلندتر از همه، خشن تر از همه برای سرنگونی سرهنگ قذافی فریاد می کشیدند. و حالا، همین افراد، کامرون و هیگ می گویند مداخله در مالی ضروری است و باید گروه های القاعده را سرکوب کنیم. در نتیجه تناقض و ریاکاری واقعی در اینجا مشاهده می شود. چرا مبارزه علیه القاعده در افریقا فوری ترین وظیفه تلقی می شود؟ چرا ما باید در سرنگونی رهبران نقشی به عهده بگیریم؟ و برای بریتانیا چه چیزی در پشت تمام این موارد نهفته است؟ فکر می کنم که تهدید القاعده به عنوان پرده استتار برای بازسازی نظام استعماری در افریقای شمالی توسط نیروهای ناتو، فرانسه، بریتانیا و ایالات متحده به کار برده می شود.

اگر به گذشته نگاه کنیم، حمله بر یوگوسلاوی، سوریه، جنگ در لیبیا، تمام این موارد لباس مداخله بشردوستانه به تن داشته است. ولی واقعیت امر چیز دیگری بوده است. تمام این موارد مداخلات اقتصادی بوده اند. و غرب به منابع نیازمند است، و می خواهد کنترل منابع این مناطق را در اختیار بگیرد. به باور من ناتو می خواهد در شمال افریقا مستقر شود. من فکر می کنم که موضوع کاملاً روشن است. خطر القاعده را در واقع باید به عنوان ابزار مداخله ناتو تلقی کنیم، پس از خارج شدن از افغانستان در شمال افریقا مستقر خواهد شد. (القاعده یا پرده استتار در خدمت مستعمره سازی مجدد افریقای شمالی توسط ناتو، نیل کلارک، سایت روسیه امروز، ۲۰ جنوری ۲۰۱۳)

۱۵. «موبیدو کیتا» نخستین رئیس جمهور مالی (۱۹۶۰ - ۱۹۶۸) است. در تمام طول زندگی اش از موضع ضد استعماری دفاع کرد. او عملاً و به شکل مادی از الجزایر و جبهه ملی رهائی بخش دفاع کرد. موبیدو کیتا نگهداری پایگاه های نظامی فرانسه را در مالی پذیرفت و آزمایش های هستوی فرانسه را در منطقه صحرا مورد انتقاد قرار داد. علاوه بر طرفداری از پان افریقا، او طرح های اجتماعی بی شماری را در درون مالی به اجراء گذاشت. عملکرد او باب طبع فرانسه نبود، و به همین علت کودتایی را علیه او راه اندازی کرد و «موسی تراوره» را در رأس کشور گماشت. تراوره ۲۳ سال دیکتاتوری خونینی را به مردم مالی تحمیل کرد، موبیدو کیتا را تحت شرایط سختی به زندان انداخت به گونه ای که به تاریخ ۱۶ می ۱۹۷۷ به مرگش انجامید.

او بیانیه ای به رؤسای هیئت دیپلماتیک درباره تخلیه قطعات فرانسوی از خاک مالی (۱۹۶۱/۱/۲۰) ارائه کرد که در بخشی از آن چنین گفته شده است:

عالی جنابان، من از شما سپاسگزارم که با وجود وقت گرانبهای تان و با کارهای بسیار مهمی که شما را به خود واداشته، به دعوت من پاسخ می گوید. اهمیت مکاتبه مرا مجبور ساخت که خودم به اطلاع شما برسانم. در این ساعت، سفیر فرانسه در جمهوری مالی از تصمیم حزب و دولت من مطلع شده است که فرانسه پایگاه های نظامی خود را در باماکو، کاتی، گااو و در تسالیت تخلیه کند که بر اساس توافقات فرانسه و مالی در پاریس به تاریخ ۲۲ جون ۱۹۶۰ در اشغال خود داشته است. ولی این توافقات در رابطه با فدراسیون مالی پس از حوادث ۱۹ و ۲۰ اگست ۱۹۶۰ و بازشناسی فرانسه و دولت سنگال در مورد استقلال فدراسیون مالی، باطل گردیده است.

جمهوری مالی خواست خود را مبنی بر همکاری با فرانسه بر اساس عدم دخالت در امور داخلی و احترام به حاکمیت ما اعلام کرده است. تصمیم حزب من و دولت من به هیچ عنوان چنین خواستی را زیر علامت سؤال نبرده است... قطعات قدرت های استعماری نمی تواند در سرزمین استعماری قدیمی و در کنار قطعات نظامی دولت مستقل جدید مستقر باقی بماند.

۱۶. شعری از لنگستن هیوز به نام دنیای رؤیای من: من در رؤیای خود دنیایی را می بینم که در آن هیچ انسانی انسان دیگر را خوار نمی شمارد/ زمین از عشق و دوستی سرشار است/ وصلح و آرامش، گذرگاه هایش را می آراید./ من در رؤیای خود دنیایی را می بینم که در آن/ همه گان راه گرامی آزادی را می شناسند/ حسد جان را نمی گزد/ و طمع روزگار را بر ما سیاه نمی کند./ من در رؤیای خود دنیایی را می بینم که در آن/ سیاه یا سفید/ - از هر نژادی که هستی -/ از نعمت های گستره زمین سهم می برد./ هر انسانی آزاد است/ شوربختی از شرم سر به زیر می افکند/ و شادی همچون مرواریدی گران قیمت/ نیازهای تمامی بشریت را بر می آورد./ چنین است رؤیای من!

مآخذ:

۱. یکی از عواقب جنگ لیبیا، منطقه ساحل چگونه به بشکه باروت تبدیل شد؟، فیلیپ لی مایر، روزنامه نگار رادیو بین المللی فرانسه
۲. راجع به اصول لنینیسم، ی. استالین
۳. توفان الکترونیکی، نشریه الکترونیکی حزب کار ایران، شماره ۷۹، بهمن ماه ۱۳۹۱، فوریه ۲۰۱۳
۴. جنگ های اورانیوم در افریقا، نویسنده: اولگ نیکیفوروف، روزنامه نیزا ویسیمایا گازتیا
۵. تهاجم پر سر و صدا، باشگاه اندیشه، سه شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۱، Bashgah.net
۶. دوسیه کشور مالی: صدای بی صدایان، سایت میشل کولن michelcollon.info
۷. (سراب طبقات متوسط افریقا، نوشته ژان کریستف سروان، برگردان شروین احمدی، لوموند دیپلوماتیک، اگست ۲۰۱۰)
۸. (امپریالیسم زیر سؤال رفته پرتوریا، پاتریک بوند، استاد پوهنتون کوزولوناتال افریقای جنوبی، ترجمه مهرناز کرانی، لوموند دیپلوماتیک، اپریل ۲۰۱۰)
۹. به راستی چه کسی خواستار برقراری صلح در منطقه کیوو است؟ ژوان برانکو، ترجمه حوا بختیاری، نوامبر ۲۰۱۲، لوموند دیپلوماتیک
۱۰. سرمایه داری چین و بحران، نوشته جین هاردی و آدرین باد، برگردان، پرویز قاسمی (نشر شده در نشریه شماره ۱۳۳ «سوسیالیسم بین الملل» در جنوری ۲۰۱۲)
۱۱. تاریخ افریقا، ترجمه و تألیف: ع. دخانیاتی
۱۲. (خیزش چین به سمت بازار افریقا، نوشته ژان کریستف سروان، لوموند دیپلوماتیک، می ۲۰۰۵)
۱۳. (نظامی گری فزاینده ی آمریکا در آفریقا، نوشته Pierre Abramovici لوموند دیپلوماتیک)
۱۴. Africa Debate: Will Africa ever benefit from its natural resources? BBC News, ۱۵ October ۲۰۱۲
۱۵. Natural Resource Governance, The Challenge, <http://www.one.org>
۱۶. Africa's natural resources are a potential gold mine, The Independent, ۱ July ۲۰۰۶
۱۷. Clinton Promotes US Investment in Africa, by Anne Look, VOA, August ۰۶, ۲۰۱۲
۱۸. Beijing, a Boon for Africa, By Dambisa Moyo, The New York Times, Jun ۲۷, ۲۰۱۲
۱۹. Africa: The infrastructure that actually drives growth, View point by Claude Sassoulas, BBC News, ۵ July ۲۰۱۲
۲۰. China offers \$۲۰bn of loans to African nations, David Smith, The Guardian, Thursday ۱۹ July ۲۰۱۲
۲۱. The Chinese in Africa Trying to pull together (Africans are asking whether China is making lunch or eating it, The Economist, Apr ۲۰۰۲
۲۲. France looks to step up investment in Africa, The China Post, By Don Mlewin and Elaine Ganley, AP, June ۳, ۲۰۱۰
۲۳. Obama's Geopolitical China "Pivot": The Pentagon Targets China, By F. William Engdahl, Global Research, February ۰۲, ۲۰۱۳
۲۴. Does Africa really benefit from foreign investment? , BBC News, ۴ September ۲۰۱۲
۲۵. The Resource Miracle, TIME, May ۲۸, ۲۰۱۲
۲۶. Sarkozy unveils R ۱۱۴bn investment in Africa, by Thomas Hartleb, Mail & Guardian, ۲۸ Feb, ۲۰۰۸



حوت ۱۳۹۱